

بررسی روند تحول و موانع ساختاری توسعه سیاسی در ایران (۱۳۰۴ - ۱۳۸۲)

محمد عبداللهی، فیروز راد

(تاریخ دریافت ۸۸/۲/۲۳، تاریخ پذیرش ۸۸/۱۰/۳۰)

چکیده: هدف مقاله حاضر پاسخ به این پرسش‌هاست که اولاً، توسعه سیاسی در مفهوم توسعه مشارکت و رقابت سیاسی، در دوره پس از روی کار آمدن رضاشاه تاکنون (۱۳۰۴-۱۳۸۲) طی شش مقطع زمانی متوالی - چه روندی را در ایران طی کرده و چه فراز و فرودی را پشت سر گذاشته است؟ و ثانیاً، در این مدت نسبتاً طولانی، توسعه سیاسی در کشور با چه موانع و چالش‌های جدی مواجه بوده است؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، که در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی مطرح است، از نظریه‌های چاندوک، مور، هانتینگتون، اسکاچپول و لوسیانو در باب ضعف جامعه مدنی و حاکمیت دولت تحصیلدار - به عنوان موانع و چالش‌های جدی توسعه سیاسی - بهره گرفتیم و نهایتاً این فرضیه مطرح گردید که هرچه تمرکز و اتکا انحصاری دولت بر درآمد نفت، بیشتر و بنیة جامعه مدنی ضعیف‌تر باشد، احتمال تحقق توسعه سیاسی در جامعه، کمتر می‌شود. بررسی و آزمون این فرضیه به کمک اسناد و مدارک معتبر تاریخی و شواهد و قراین آماری دقیق نشان داد در هر دوره‌ای که دولت، خصلت تحصیلدار پیدا کرده و مستقل و بی‌نیاز از مالیات مردم گشته و از تمرکز قدرت برخوردار گردیده، عرصه را برای مشارکت و رقابت سیاسی تنگ‌تر کرده و مانع استقرار توسعه سیاسی شده است. برعکس، هرگاه قدری از خصلت و ظرفیت تحصیلداری دولت کاسته شده و یا دولت، ضعیف و دچار بحران مالی گردیده، به سمت مالیات‌ستانی از مردم گرایش یافته و نتیجتاً، فرصت مغتنمی برای رشد و بالندگی جامعه مدنی و توسعه سیاسی در کشور فراهم شده است. به این ترتیب، ملاحظه می‌شود توسعه سیاسی در ایران معاصر، به سبب وجود موانع ساختاری مورد اشاره، روندی ناهموار و زیگزاکی داشته و در ادوار شش‌گانه مورد بحث، متناوباً دچار قبض و بسط گردیده است.

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره دهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۸، ص. ۲۹-۶۳

مفاهیم کلیدی: توسعه سیاسی، مشارکت سیاسی، رقابت سیاسی، جامعه مدنی و دولت
تحصیل‌دار.

مقدمه و طرح مسئله

بحث توسعه و توسعه سیاسی از جمله مباحثی است که در چند دهه اخیر توجه عدّه زیادی از پژوهشگران را عمیقاً به خود جلب کرده و در کانون علایق فکری اندیشمندان علوم اجتماعی و علوم سیاسی قرار گرفته است. این بحث، به‌ویژه برای نخبگان فکری کشورهای جهان سوم از اولویت و اهمیت مضاعفی برخوردار است؛ چراکه در این‌گونه کشورها، فرایند توسعه و توسعه‌نیافتگی، چالش اصلی جامعه را تشکیل می‌دهد و همه وقایع و تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود، خواه‌ناخواه تحت تأثیر آن قرار دارند. (پرزورسکی، ۱۳۸۶ و Gill, 2000) توسعه سیاسی، طبق تعریف، بخشی از فرایند پیچیده توسعه ملی است که در دو بعد توسعه مشارکت سیاسی و توسعه رقابت سیاسی متجلی می‌شود. این موضوع از جستارهای مهم و پرمناقشه در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی است. معضلات و تنگناهای بازدارنده‌ای که در کشورهای در حال توسعه در جریان شکل‌گیری و راه‌اندازی پروژه توسعه سیاسی بروز کرده و نیز سنجش و ارزیابی‌های نظری ابهام‌آمیز اندیشمندان و نظریه‌پردازان توسعه که از پیچیدگی جوامع و پیچیدگی فرایند توسعه سیاسی آن‌ها ناشی می‌شود، اهمیت مسئله را هرچه بیشتر روشن می‌سازد (ر.ک. واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹)؛ به‌ویژه آن‌که «توسعه سیاسی، محل تقارن منافع یک گروه یا گروه‌هایی از یک سو و منافع و مصالح عمومی از سوی دیگر است و مشکل‌ترین شکل حرکت به طرف عقلایی شدن رفتارها و برخوردهای یک جامعه می‌باشد.» (سریع‌القلم، ۱۳۷۱: ۲۹).

باید گفت این توجه و امعان نظر همه‌جانبه‌ای که امروزه در آرا و اندیشه‌های متفکران و نظریه‌پردازان سیاسی نسبت به اهمیت و پیچیدگی مقوله توسعه و توسعه سیاسی دیده می‌شود، در برداشت‌ها و دریافته‌های پیشینیان چندان به چشم نمی‌خورد (ر.ک. پای و دیگران، ۱۳۸۰). آن‌ها عموماً به پدیده توسعه سیاسی رویکردی نسبتاً سطحی و ساده‌انگارانه داشتند و؛ اما به نمی‌توانستند جامعیت و ژرفای موضوع را دریابند (۳۵-۲۶: زمان، Jaguaribe, 1973 مرور ابعاد قضیه برای آگاهان و نظریه‌پردازان توسعه آشکار شد و نهایتاً این درک و توجه جدی حاصل گردید که موضوع، به غایت عمیق‌تر و پردامنه‌تر از آن است که کلاسیک‌ها و متقدمان درباره‌اش می‌اندیشیدند (بدیع، ۱۳۷۹: ۲۴-۱۷). امروزه برخلاف گذشته، توسعه، دیگر یک پدیده تک‌بعدی تلقی نمی‌شود، بلکه امری چندوجهی، واحد و منسجم به حساب می‌آید و ابعاد

سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توسعه در کنار بعد اقتصادی آن در مباحث توسعه درونزا، توسعه انسانی و توسعه پایدار، جایگاه ویژه‌ای دارد و تقریباً در تمامی مباحث فوق، «جنبه سیاسی توسعه» مورد توجه جدی است (Huntington, 1984).

بدیهی است شکل‌گیری روندی به نام توسعه سیاسی، مستلزم تغییرات اجتماعی بلندمدتی است که طی آن نظام تقسیم کار، قشربندی اجتماعی، نظام سیاسی و فرهنگ، دستخوش تحول واقع می‌شود. بنابراین در تکوین آن، عمل عاملین اجتماعی و سیاسی، منافع گروه‌ها، اقشار و طبقات و گرایش آن‌ها به تغییر یا مقاومت نقش دارد. بر این اساس می‌توان گفت توسعه سیاسی ماهیتی برآیندی (منتجه) دارد و تکوین آن در هر جامعه‌ای، تاریخ خاص خود را دارد. (رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۲-۱).

در کشورهای توسعه‌یافته، تحولاتی در یک‌صد سال گذشته به وقوع پیوسته که وجوه و جلوه‌های گوناگون فرایند واحدی به نام «توسعه سیاسی» به حساب می‌آیند. توسعه سیاسی، در این مدت به لحاظ مضمونی، دستخوش تعابیر و برداشت‌های متفاوت گردیده است. در تحول مفهومی توسعه سیاسی، تعاریف عموماً حول سه محور مردم، نظام سیاسی و سازمان حکومت ارائه می‌شوند (Pye & Verba, 1965: 13) به‌عنوان مثال، لوسین پای، در حول این سه محور، ده تعریف را به‌عنوان تعاریف توسعه سیاسی مطرح و نقد می‌کند و نهایتاً تعریف خود را از توسعه سیاسی به‌عنوان یک پدیده سه‌وجهی با مشخصات ذیل ارائه می‌دهد:

۱. برابری و مشارکت سیاسی.
۲. ظرفیت نظام سیاسی برای ایجاد ثبات و آرامش در جامعه و اقتصاد.
۳. متمایز کردن و تخصصی کردن ساختارهای اداری و کارکرد آن‌ها.

(Johari, 1993: 171-174). تقریباً در همه تعاریف و تقسیم‌بندی‌ها، می‌توان «مشارکت» را به‌عنوان رکن اساسی توسعه سیاسی یافت (فرقانی، ۱۳۸۲: ۱۱۳)؛ طوری‌که لئورنارد بایندر و جوهری، هر دو در شاخص‌هایی که برای توسعه سیاسی می‌سازند، بر متغیر مشارکت و رقابت سیاسی تأکید می‌گذارند. (Johari, 1993: 175-179).

توسعه سیاسی، به همین معنای توسعه مشارکت و رقابت سیاسی، به رغم وجود چالش‌ها و موانع فراوان، بالأخره به‌عنوان یک پروژه عظیم سیاسی، مدت مدیدی است که در بخشی از کره خاکی به ثمر نشسته و جهان غرب، سالیان سال است که از این موهبت بزرگ بهره‌مند می‌باشد؛ لیکن در اغلب کشورهای در حال توسعه، چنین نعمتی به چشم نمی‌خورد و به جای توسعه سیاسی، با سطوح و درجات گوناگون توسعه‌نیافتگی و ناستواری سیاسی مواجه هستیم. از آن جمله در ایران، با وصف این‌که سال‌هاست این کشور در معرض انواع دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی درون‌مرزی و فرامرزی قرار گرفته و نیز با وجود فعالیت‌ها و تلاش‌های گسترده‌ای که

طی سده اخیر توسط جریان‌ات و نیروهای اجتماعی مختلف صورت گرفته، معهداً چنین مطلوبی تاکنون حاصل نشده است (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۴۱۲-۳۸۲) و هربار پس از چند صباحی که متدرجاً آثار و نشانه‌های مقدماتی توسعه سیاسی جوانه می‌زند، پس از اندک مدتی پژمرده می‌شود و از بین می‌رود.

حال با این مقدمات، سؤالات اصلی تحقیق حاضر این است که اولاً، توسعه سیاسی در دوره پس از روی کار آمدن رضاشاه تاکنون (۱۳۰۴-۱۳۸۲)، چه روندی را در ایران طی کرده و چه فراز و فرودی را پشت سر گذاشته است؟ و ثانیاً، در این مدت نسبتاً طولانی، توسعه سیاسی در این سرزمین با چه موانع و چالش‌های جدی مواجه بوده است؟

با وصف این‌که تاکنون شماری از پژوهندگان در داخل و خارج از کشور به تحلیل و تبیین مسئله توسعه سیاسی ایران مبادرت ورزیده و به نتایج خوبی هم رسیده‌اند، لیکن حاصل تلاش آن‌ها برای اقتناع جامعه علمی، در حد کفایت نیست و اساساً، مسئله توسعه، به مراتب ریشه‌دارتر از آن است که این مقدار مطالعات و بررسی‌های انجام یافته برای حل و فصل آن کافی و وافی باشد. بنابراین، نفس موضوع و پیچیدگی ذاتی آن اقتضا می‌کند کندوکاو‌ها و واری‌های بیشتر و دقیق‌تر پیرامون آن صورت گیرد تا روند، سازوکار و نتایج تحولات سیاسی در جامعه ایران روشن‌تر شود.

پیشینه و مبانی نظری

مروری بر منابع و مآخذ موجود نشان می‌دهد تاکنون سه جریان در مطالعات توسعه سیاسی شکل گرفته‌اند. نخستین جریان، نظریه‌های کلاسیک توسعه‌گرایی است. این جریان در صدد تنظیم و صورت‌بندی نظریه‌های توضیحی عام و جهانشمول است و از ایده‌ها و اندیشه‌های جامعه‌شناسی قرن نوزدهم الهام می‌گیرد. باید گفت رهنمون‌القایی علم اقتصاد در تکوین دیدگاه توسعه‌گرایی در علم سیاست، نقش قاطع داشت. از چهره‌های شاخص این جریان می‌توان لیبست، دال، دویچ، لرنر، شیلز، آلموند، کلمن، پای، وربا و ارگانسکی را ذکر کرد (کوزر، ۱۳۶۸ و کدیور، ۱۳۸۶: ۷۲-۳۸).

دومین جریان در مطالعات توسعه سیاسی در پی بازسازی جامعه‌شناسی (یا سیاست‌شناسی) از طریق وداع با نظریه‌های کلان و روی آوردن به نمونه‌های صوری است که به گونه‌ای انتزاعی فقط به دنبال یافتن وجوه مشترک تمامی روندهای نوسازی سیاسی است (بدیع، ۱۳۷۹: ۲۳). از چهره‌های شاخص این جریان، بزرگانی چون هانتینگتون، اپتر، بندیکس، رکان و آیزنشتاد قابل ذکرند. بالأخره، سومین جریان در پی آن است تا با رجوع به تاریخ، به توضیحی جامع و

منحصربه‌فرد از توسعه سیاسی هر جامعه دست پیدا کند (همان، ۲۴). از جمله متفکران منسوب به این جریان فکری، کسانی چون والرشتاین، آندرسون، برینگتون مور، تیلی و اسکاچپول را می‌توان نام برد.

از این سه جریان نظری در مطالعات توسعه سیاسی، اولین جریان که خود را در مقابل انتقادات فزاینده‌ای می‌یابد، دیگر الهام‌بخش کارهای زیادی نیست. امروزه اساس تحقیقات، بیشتر بر پایه دو جریان دیگر، یعنی توسل به نمونه‌های جامعه‌شناختی رسمی و توسل به تحلیل تاریخی استوار است. نظریه‌های این دو جریان قابل توجهند و جنبه‌های مختلف موضوع را نشان می‌دهند و در کنار یکدیگر برای رسیدن به درک کلی توسعه سیاسی مفیدند.

مروری بر ادبیات توسعه سیاسی ایران نشان می‌دهد که بخش اعظم مطالعات تجربی صورت گرفته توسط پژوهندگان ایرانی و غیرایرانی، عموماً، پیرامون مقوله عام توسعه و توسعه‌نیافتگی ایران است و فقط بخشی از این کارها مشخصاً به مقوله خاص توسعه سیاسی ایران پرداخته‌اند. اما از آنجا که توسعه سیاسی، وجهی از جوه چندگانه توسعه ملی است، از این رو، مجموعه این نوع مطالعات، به نحو مستقیم یا غیرمستقیم به امر توسعه سیاسی ایران نیز ربط می‌یابند و آن را پوشش می‌دهند.

از جمله کسانی که در خصوص توسعه و توسعه سیاسی ایران کوشیده و تحقیقاتی را به ثمر رسانده‌اند، می‌توان به نام‌هایی چون سوداگر (۱۳۵۷)، اشرف (۱۳۵۹ و ۱۹۷۰)، آبراهامیان (۱۳۷۹)، کدی (۱۳۶۹)، امیراحمدی (۱۳۸۱)، میلانی (۱۳۸۱)، بشیریه (۱۳۸۰)، کاتوزیان (۱۳۷۲)، فوران (۱۳۷۸)، اسکاچپول (۱۹۹۴)، کمالی (۱۳۸۱)، ارجمند (۱۹۹۵)، عظیمی (۱۳۷۲)، حاجی‌یوسفی (۱۳۷۸) و دیگران اشاره کرد.

بعضی از این افراد، تحلیل‌های خاصی را در خصوص مسئله توسعه و توسعه سیاسی ایران ارائه داده‌اند که به درستی می‌توان تحلیل‌شان را نمونه بارز تحلیل‌هایی دانست که مولدر آن‌ها را «نظریه‌های عوامل» می‌نامد. این نوع تحلیل‌ها در پی کشف و توصیف هرگونه تفاوت میان جوامع است و کمتر به تحلیل پیامدهای عوامل مختلف در قالب یک نظریه عام می‌پردازد (Moulder, 1977: 11). کسانی که در این دسته قرار می‌گیرند، عموماً در تحلیل خود، عوامل را بدون این‌که در یک چارچوب نظری قرار دهند، طرح می‌کنند و حتی به تعارضات میان آن‌ها توجهی ندارند.

نگاهی گذرا به آرا و اندیشه‌های صاحب‌نظران حوزه توسعه سیاسی - که تعدادی از آن‌ها را در بالا نام بردیم - به روشنی معلوم می‌سازد که مجموعه عوامل و متغیرهای مورد اشاره آنان را (به‌ویژه در خصوص جوامع نفت‌خیز خاورمیانه) می‌توان در قالب چند مقوله مهم، ادغام و

طبقه‌بندی کرد که اساسی‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱. ترکیب و آرایش نیروهای اجتماعی (جامعه مدنی). ۲. تمرکز و اتکا انحصاری دولت بر منبع نفت (دولت تحصیلدار).
ذیلاً هر یک از این عوامل دوگانه را مورد مذاقه بیشتر قرار می‌دهیم تا درک روشن‌تری از فضای مفهومی تک‌تک آن‌ها و ربط و پیوند ارگانیک میان آن‌ها و توسعه سیاسی داشته باشیم. یکی از نمونه‌های معتبر تحلیل جامعه‌شناختی رابطه میان نیروهای اجتماعی (جامعه مدنی) و نوسازی سیاسی، تحلیل برینگتون مور است. مور، نظریه خاصی را عرضه می‌کند که به وضوح با سنت جامعه‌شناسی وابستگی و دیدگاه‌های خطی توسعه، تباین دارد. وی بر عوامل داخلی جوامع، در فرایند توسعه سیاسی و نوسازی تأکید می‌گذارد و اشکال گوناگون ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را مورد کاوش قرار می‌دهد (مور، ۱۳۶۹).
مور با احتیاط از سه شیوه مهم توسعه و نوسازی سیاسی نام می‌برد (دموکراسی غربی، فاشیسم و کمونیسم) که هر کدام به روش متفاوت، متضمن گذار به وضعیت اجتماعی و سیاسی نوین هستند. وی این تمایز را بر پایه بازتاب نیروهای اجتماعی و نوع رابطه آن‌ها با یکدیگر و دولت تحلیل می‌کند. (همان).

مور در مطالعات خود نشان می‌دهد که توسعه، یک روند هموار و ساده نیست؛ بلکه سرشار از تضادها، چالش‌ها و انقلاب‌ها می‌باشد. او هم اهمیت و هم ویژگی تاریخ را نشان می‌دهد و ضربه‌ای بر فرهنگ‌گرایی، توسعه تک‌خطی و یا هر نظریه‌ای که روند تاریخی طبقات اجتماعی و نیروهای جامعه مدنی را نادیده انگارد، وارد می‌سازد. بدین سان در تمامی تحلیل‌های مور با سازه واحدی برمی‌خوریم که «توسعه سیاسی را بر پایه ساختار طبقاتی جامعه در زمان ورود به دوره مشارکت سیاسی مورد توجه قرار می‌دهد و سپس نوع انقلابی را که از این ساختار حاصل می‌شود (انقلاب بورژوازی، انقلاب از بالا و انقلاب دهقانی) و بالآخره طبیعت رژیم سیاسی که انعکاسی از این بحران انقلابی است (دموکراسی غربی، فاشیسم و کمونیسم) در نظر می‌آورد.» (بدیع، ۱۳۷۹: ۱۶۸).

یکی دیگر از نظریه پردازان حوزه جامعه مدنی، نیرا چاندوک است. وی در آغاز کتاب خود این سؤال کلیدی را مطرح می‌کند که چه رابطه‌ای بین دولت و جامعه مدنی وجود دارد؟ سپس در مقام پاسخ، اظهار می‌دارد «دولت همواره با ترسیم مرزهای حوزه سیاسی می‌کوشد تا رویه‌ها یا اعمال سیاسی جامعه را کنترل و محدود سازد. به عبارت دیگر، دولت می‌کوشد به گفتمان سیاسی شکل دهد... جایی را که جامعه با دولت ارتباط می‌یابد، می‌توان جامعه مدنی خواند... جامعه مدنی با این سلاح‌ها - حقوق، حاکمیت قانون، آزادی و شهروندی - نوعی گفتمان عقلانی و انتقادی را به وجود می‌آورد که می‌تواند دولت را بازخواست کند. بر این اساس، در

نظریه دموکراتیک، روی جامعه مدنی به عنوان یکی از لوازم حیاتی دموکراسی تأکید شده است.» (چاندوک، ۱۳۷۷: ۳-۲). ولی در این جا باید هوشیار بود که وجود جامعه مدنی بدین معنی نیست که همواره دولت را به چالش بطلبد. به عبارت دیگر، وجود جامعه مدنی ممکن است برای دموکراسی و توسعه سیاسی لازم باشد، ولی کافی نیست. همان طور که کارهای نظری گرامشی نشان می دهد، یک جامعه مدنی تحت استیلا (هژمونی) می تواند به ابزاری در دست دولت برای کنترل اعمال و رویه های اجتماعی تبدیل شود. برای تضمین پاسخگویی دولت، وجود جامعه مدنی قوی و سرزنده، اهمیتی تعیین کننده دارد. منفعل بودن جامعه مدنی، باعث پیدایش دولت های غیر پاسخگو می شود (همان، ۳).

دومین متغیر کلیدی مؤثر بر توسعه سیاسی، «تمرکز و اتکای انحصاری دولت بر منبع نفت» (دولت تحصیلدار) است. دولت تحصیلدار از جمله مقولاتی است که در قلمرو اقتصاد سیاسی قابل بحث و بررسی است. مقصود از دولت تحصیلدار (رانتیر)، دولتی است که مقادیر قابل توجهی از رانت های خارجی را به شکل منظم دریافت می کند (Beblawi & Luciani, 1987: 11). به این ترتیب، بیشتر کشورهای تولیدکننده نفت را می توان دولت تحصیلدار نامید. از جمله نظریه پردازانی که از این مفهوم برای تحلیل دولت ایران استفاده می کند، خانم تدا اسکاچپول است. او می نویسد: «در دوره پهلوی، دولت به طور فزاینده به درآمدهای حاصل از صدور نفت و گاز وابسته شد و در قالب یک «دولت تحصیلدار» در عرصه سیاسی و اقتصادی جهان ظاهر گردید و در دلارهای نفتی غرق شد و به طور کامل و تمام عیار به نظام اقتصاد سرمایه داری جهانی پیوست. (Skocpol, 1994: 244). به اعتقاد وی، درآمدهای نفتی، دولت های تحصیلدار را قادر می سازد تا از طریق پایین نگه داشتن مالیات ها، تأمین منافع برای حامی پروری، ممانعت از شکل گیری گروه های اجتماعی و سیاسی مستقل و نیز تدارک گسترده ابزار سرکوب، فشارهای مردم سالارانه و آزادی خواهانه را دفع کنند.

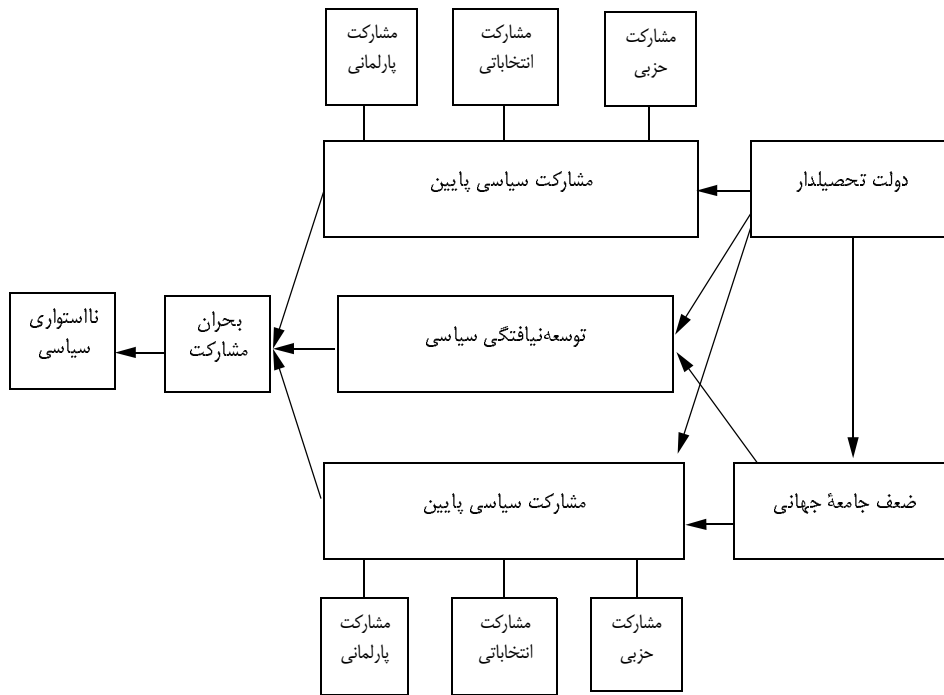
در همین زمینه، جیاکومو لوچیانو از یک چشم انداز وسیع تر، با توجه به مفهوم دولت تحصیلدار، توسعه سیاسی در خاورمیانه را مورد مطالعه قرار داده و می نویسد: «بحران مالی دولت به واسطه کاهش یا نابودی منابع رانتی یا درآمد آن، احتمالاً عامل انگیزش و تحریک مهمی برای فرایندهای دموکراسی خواهد بود.» (لوچیانو، ۱۳۸۰: ۴۷)؛ چراکه ریشه و بنیاد نهادهای دموکراتیک، نیاز دولت به مالیات برای انجام برنامه هایش است.

به این ترتیب، با ملاحظه کاوش های نظری متخصصان و نظریه پردازان حوزه توسعه سیاسی، اجمالاً این استنتاج نظری حاصل می شود که در منطقه نفت خیز خاورمیانه - و از آن جمله ایران - مسئله نفت، و به تبع آن، دولت نفتی و تحصیلدار (رانتیر)، متغیرهای اصلی و

تعیین‌کننده در فرایند توسعه سیاسی این قبیل جوامع محسوب می‌شوند. به این معنا که وقتی دولت با اتکا به درآمدهای سرشار نفت، خصلت تحصیلدار پیدا کرده و مستقل و بی‌نیاز از مالیات مردم می‌گردد، به تدریج آثار و نشانه‌های تمرکز قدرت در آن هویدا می‌شود و چنین دولتی خواه‌ناخواه، مسیر استبداد و اقتدارگرایی را در پیش می‌گیرد و به مرور، عرصه را برای شکل‌گیری، فعالیت و نشو و نمای سازمان‌های جامعه مدنی تنگ‌تر می‌کند. بدیهی است با اقدام سرکوبگرانه دولت رانتیر در راستای یکسان‌سازی، بهنجارسازی و تسطیح اجتماعی، عمده تمایزات سیاسی و اجتماعی از میان برداشته می‌شود و نهایتاً بنیان جامعه مدنی و شبکه‌های اجتماعی به شدت تضعیف می‌گردد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۰۵-۱۱۰). بالطبع، در چنین فضایی دیگر نمی‌توان انتظار داشت توسعه سیاسی، مجال بالندگی و استقرار داشته باشد؛ چراکه پیدایش و گسترش مظاهر توسعه سیاسی، مستلزم وجود جامعه مدنی قوی و دموکراتیک است (چاندوک، ۱۳۷۷: ۶).

به‌علاوه، اگر بپذیریم توسعه سیاسی در عمل به معنای توسعه مشارکت و رقابت سیاسی شماری از گروه‌ها و منافع سازمان‌یافته به‌منظور تصرف قدرت سیاسی و اداره کشور برحسب سیاست‌ها و مواضع هر یک از گروه‌هاست، در آن صورت، احزاب، انتخابات و پارلمان، کانون و هسته اصلی زندگی دموکراتیک را تشکیل می‌دهند و مشارکت و رقابت سیاسی عمدتاً بر حول این سه محور جریان می‌یابد.

بی‌تردید، پیدایش رقابت ایدئولوژیک و گسترش مشارکت سیاسی به‌عنوان ویژگی‌های اساسی توسعه سیاسی، خود نیازمند تحولات عمده‌ای در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه است. دست‌کم این‌که وجود نوعی ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خاص، بیشتر مساعد پیدایش و گسترش مشارکت و رقابت سیاسی است. اما در اغلب جوامع نفت‌خیز خاورمیانه و از آن جمله ایران، چنین ساختار مساعدی برای توسعه سیاسی موجود نیست (لوچیانی، ۱۳۸۰)؛ چراکه در این قبیل کشورها، تمرکز و اتکای انحصاری دولت تحصیلدار بر درآمدهای نفت و ضدیت ذاتی آن با کثرت‌گرایی و جامعه مدنی، عملاً زمینه را برای استقرار نظام بسته سیاسی فراهم می‌کند و نظام سیاسی، بسیاری از لوازم دموکراسی و تجلی اراده مردم را از دست می‌دهد و میزان مشارکت و رقابت سیاسی در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی، به پایین‌ترین سطح ممکن تنزل می‌یابد و همین وضعیت، نهایتاً به بحران مشارکت و متعاقب آن نابسامانی و ناستواری سیاسی می‌انجامد (پای و دیگران، ۱۳۸۰). مدل تحلیلی زیر، مناسبات مجموعه عوامل و متغیرهای کلیدی مورد بحث را به‌روشنی نشان می‌دهد.



نمودار شماره ۱. مدل فرضی توسعه سیاسی

فرضیات

۱. بین وضعیت جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران رابطه وجود دارد؛ به طوری که می توان گفت هرچه بنیه جامعه مدنی ضعیف تر باشد، احتمال تحقق توسعه سیاسی کمتر می شود.

۲. بین دولت تحصیلدار (رانتیر) و توسعه سیاسی در ایران رابطه وجود دارد؛ به طوری که می توان گفت هرچه تمرکز و اتکای انحصاری دولت بر درآمد نفت، بیشتر باشد، احتمال تحقق توسعه سیاسی کمتر می شود.

روش شناسی

تلقی از مقوله توسعه و توسعه سیاسی به عنوان واقعیاتی تاریخی که ریشه در تحولات و دگرگونی های اجتماعی بلندمدت جوامع بشری دارد، روش تحقیق را خواه، ناخواه به سوی

تحقیق تاریخی سوق می‌دهد؛ زیرا فرض بر این است که توسعه هر جامعه، تاریخ خاص خود را دارد. از طرفی، تاریخی تلقی کردن پدیده توسعه سیاسی، راه را برای نوع دیگری از بررسی نیز باز می‌کند و آن بهره‌گیری از روش «نمونه آرمانی» و بری است. ماکس وبر برای این که مفاهیمی که در روش تاریخی به کار می‌روند از دقت کافی برخوردار باشند، مفهوم نمونه آرمانی را ابداع کرده است. او می‌گوید: «یک نمونه آرمانی، با تشدید یک‌سویه یک یا چند دیدگاه و یا به هم پیوستن تعدادی پدیده‌های مجزا، پراکنده و تودار، که گاهی فراوان می‌یابیم، گاهی کمیاب و جابه‌جا هیچ، که برحسب دیدگاه‌های یک‌سویه پیشین انتخاب و مرتب شده‌اند، برای ساختن یک تابلوی فکری همگن به دست می‌آید.» (فروند، ۱۳۶۲: ۶۶-۶۷). قدر مسلم این که نوع داده‌های تحقیق حاضر، تاریخی است. این قبیل داده‌ها عمدتاً داده‌های کیفی است که در سطح مشاهده فردی گزارش شده است. به بیان دیگر، داده‌های تاریخی، شرح و توصیف کردار کارگزاران و عاملین سیاسی و اجتماعی و یا حداکثر گروه‌هاست که در ذهن مورخ سامان یافته و اطلاعات دست دوم به حساب می‌آید. از این رو، روش گردآوری اطلاعات در پژوهش حاضر را می‌توان مراجعه به اسناد و مدارک تاریخی، تحلیل‌های تاریخی و تحقیقات انجام شده در خصوص اوضاع سیاسی-اجتماعی سده اخیر جامعه ایران دانست.

تعریف مفاهیم: همان‌طور که از فرضیه‌ها پیداست، در این تحقیق، «تمرکز و اتکای انحصاری دولت بر درآمد نفت» (دولت تحصیلدار) و «ضعف جامعه مدنی»، متغیرهای مستقل هستند و «توسعه سیاسی» نیز متغیر وابسته می‌باشد. توضیح و تعریف هر کدام از این متغیرها به شرح زیر است.

توسعه سیاسی: توسعه سیاسی، یکی از ابعاد چندگانه توسعه ملی است و به فرایندی اطلاق می‌شود که زمینه‌ها و شرایط لازم را برای نهادینه کردن امر مشارکت و رقابت سیاسی در جامعه فراهم می‌نماید و حاصل نهایی آن، افزایش توانمندی نظام سیاسی است.

مشارکت سیاسی: مشارکت سیاسی، یکی از فرایندهای اساسی توسعه سیاسی است که به شرکت ارادی، آگاهانه و آزادانه شهروندان در عرصه فعالیت‌های سیاسی حزبی، انتخاباتی و پارلمانی جامعه دلالت می‌کند.

رقابت سیاسی: رقابت سیاسی به فرایندی اطلاق می‌شود که در آن، احزاب و جریان‌های سیاسی وابسته به جناح‌ها و ایدئولوژی‌های رقیب به منظور دستیابی به قدرت سیاسی، به‌طور قانونی، برابر و آزاد و با احساس امنیت کامل، در یک فضای رقابتی، امکان فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی را در جامعه داشته باشند.

نمونه آرمانی توسعه سیاسی: با روشن شدن فضای مفهوم توسعه سیاسی و ابعاد دوگانه آن

(مشارکت و رقابت سیاسی)، جا دارد در این جا اشاره‌ای کوتاه به منطق صورت‌بندی نمونه آرمانی توسعه سیاسی نیز داشته باشیم. همان‌طور که می‌دانیم مهم‌ترین خصیصه توسعه سیاسی، مشارکت سیاسی است و فرض اصلی این است که در بین نظام‌های سیاسی، نظامی که در آن مشارکت سیاسی به معنای عام ممکن باشد، از دیگر نظام‌ها توسعه یافته‌تر است (Bill & Hardgrave, 1981: 66-68). در این مورد باید گفت اگرچه مشارکت سیاسی به‌عنوان شرط لازم توسعه سیاسی مطرح است، لیکن شرط کافی نیست؛ چراکه مشارکت سیاسی بدون وجود «رقابت سیاسی و ایدئولوژیک»، چندان معنایی ندارد.

به‌علاوه، در توصیف نظام سیاسی توسعه یافته که متضمن رقابت و مشارکت سیاسی است، نمونه‌های نهادی خاصی به‌عنوان نشانگان نهادی متصور برای تحقق رقابت و مشارکت سیاسی مورد تأکید است. از نظر تاریخی، به‌ویژه با توجه به تاریخ توسعه سیاسی غرب، رقابت و مشارکت سیاسی در قالب نهادهای عمده‌ای مانند احزاب سیاسی، پارلمان و انتخابات نمودار شده‌اند. همچنین در کشورهای دیگری که رقابت و مشارکت سیاسی تا حدودی گسترش یافته است، چنین نمونه‌های نهادی پدید آمده‌اند. (مایلی، ۱۳۷۹: ۳۳۳-۳۳۴).

بنابراین، با عنایت به پیوند ذاتی و ربط وثیق توسعه سیاسی با مشارکت و رقابت سیاسی، می‌توان مناسب‌ترین نمونه آرمانی توسعه سیاسی را به شرح زیر استنتاج و صورت‌بندی کرد: توسعه سیاسی به فرایندی اطلاق می‌شود که در آن بالاترین و مطلوب‌ترین سطح مشارکت و رقابت سیاسی در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی جامعه جریان داشته باشد. (مطابق فرمول زیر)

$$+1 < pp < +\infty$$

PD

$$+1 < pc < +\infty$$

ضعف جامعه مدنی: جامعه مدنی، حوزه مستقل و نیمه سازمان یافته‌ای است حایل بین حوزه دولت و حوزه فرد و خانواده که با هدفی مشخص در بستر جامعه شکل می‌گیرد و اتحادیه‌های حرفه‌ای، تعاونی‌های صنفی، سازمان‌های مذهبی، انجمن‌های مردمی، گروه‌های اجتماعی، گروه‌های تولیدی، بنیادها، مؤسسات خیریه، انجمن‌های هنری، علمی، فرهنگی و غیره را شامل می‌شود.

بدیهی است، وقتی سازمان‌های جامعه مدنی، تحت شرایط خاص سیاسی و اجتماعی، به لحاظ کمی و کیفی در جامعه دچار ضعف، انفعال و نابسامانی می‌شوند و اجازه گسترش فعالیت خود در قالب شعبات جدید در نقاط دیگر را نمی‌یابند و حتی امکان ادامه فعالیت قانونی از آن‌ها

سلب می‌شود و نیز اجازه تأسیس و فعالیت برای سازمان‌های جدید از طریق مراجع قانونی ذریبط صادر نمی‌گردد، همه این‌ها به منزله ضعف بنیۀ جامعه مدنی، به‌طور کلی است.

دولت تحصیلدار: دولت تحصیلدار (رانتیر)، دولتی است که مقادیر قابل توجهی از رانت‌های خارجی را به‌شکل منظم دریافت می‌کند و ویژگی‌های عمده آن عبارتند از:

۱. معمولاً تمام اقتصادهای دنیا دارای برخی مشخصه‌های رانتی هستند، از این‌رو باید برای رانتیر بودن، این نکته را در نظر گرفت که رانت، قسمت عمده درآمد دولت را تشکیل می‌دهد. این معیار، غالباً حدود ۴۲ درصد به بالا در نظر گرفته می‌شود. بدین معنا که هر کشوری که ۴۲ درصد یا بیشتر از کل درآمدش از رانت خارجی باشد، دولت رانتیر نامیده می‌شود. (Beblawi and Lociani, 1987: 11-12).

۲. این رانت‌ها عموماً از خارج کشور تأمین می‌شوند. به عبارت دیگر، رانت هیچ‌گونه ارتباطی با فرایندهای تولیدی در اقتصاد داخلی ندارد.

۳. در یک دولت رانتیر، درصد بسیار کمی از نیروی کار، درگیر تولید رانت می‌باشد و بنابراین اکثریت جامعه، دریافت‌کننده یا توزیع‌کننده رانت هستند.

۴. دولت رانتیر دریافت‌کننده اصلی رانت خارجی است و نقش اساسی در هزینه نمودن آن ایفا می‌نماید. (Ibid.).

به این ترتیب بر اساس ویژگی‌های فوق، منظور از دولت تحصیلدار، دولتی است که بیش از ۴۲ درصد عایداتش از درآمدهای نفتی و سایر منابع رانتی باشد و منبع نفت و رانت خارجی را به نحو متمرکز و انحصاری در ید تصرف خود داشته و آن را به‌منظور اعمال سلطۀ خود بر مردم، مورد بهره‌برداری سیاسی-اقتصادی قرار دهد.

دوره زمانی تحقیق: مقطع تاریخی مورد مطالعه (۱۳۰۴-۱۳۸۲)، به تأسی از آثار پژوهشی تحلیل‌گران تاریخ معاصر ایران، مشخصاً به شش دوره زمانی به شرح زیر تقسیم می‌شود:

۱. ۱۳۰۴-۱۳۲۰ (حاکمیت استبداد و توسعه‌نیافتگی سیاسی)

۲. ۱۳۲۰-۱۳۳۲ (توسعه سیاسی، فرصتی تاریخی)

۳. ۱۳۳۲-۱۳۵۷ (رجعت دوباره استبداد و توسعه‌نیافتگی سیاسی)

۴. ۱۳۵۷-۱۳۶۰ (توسعه سیاسی، فرصتی مجدد)

۵. ۱۳۶۰-۱۳۷۶ (توسعه‌نیافتگی سیاسی، استقرار مجدد)

۶. ۱۳۷۶-۱۳۸۲ (توسعه سیاسی، احیای مجدد)

همان‌طور که از دوره‌بندی فوق پیداست، دو پدیده توسعه و توسعه‌نیافتگی سیاسی به‌طور متناوب در طول هشت دهه اخیر در فضای سیاسی-اجتماعی ایران جریان داشته‌اند. و هر بار

پس از افول تدریجی یکی، شاهد ظهور تدریجی دیگری هستیم. به این ترتیب، مقطع تاریخی مورد نظر (حجم نمونه)، شامل سه دوره توسعه سیاسی (۱۳۲۰-۱۳۳۲، ۱۳۵۷-۱۳۶۰ و ۱۳۷۶-۱۳۸۲) و سه دوره توسعه نیافتگی سیاسی (۱۳۰۴-۱۳۲۰، ۱۳۳۲-۱۳۵۷ و ۱۳۶۰-۱۳۷۶) می‌باشد. بنابراین، امر مقایسه را می‌توان هم در بین دوره‌های سه‌گانه توسعه سیاسی انجام داد (روش توافقی) و هم بین دوره‌های توسعه سیاسی با ادوار توسعه نیافتگی سیاسی برقرار نمود (روش اختلافی).
واحد تحلیل: موضوع تحقیق حاضر و نوع تلقی از مقوله توسعه و توسعه نیافتگی سیاسی به‌عنوان ویژگی دولت-ملت (جامعه)، ایجاب می‌کند که واحد تحلیل در این مورد، نظام سیاسی و اجتماعی ایران در هر یک از دوره‌های شش‌گانه فوق‌الذکر باشد.

تجزیه و تحلیل داده‌ها و ارائه یافته‌ها

در این بخش، ابتدا به توصیف سیر تحول توسعه سیاسی در ایران می‌پردازیم و سپس نوبت به تبیین آن و آزمون فرضیات می‌رسد و بدین‌سان، موانع ساختاری توسعه سیاسی در ایران، مورد بررسی و تحلیل علمی قرار می‌گیرد.

توصیف داده‌ها: سیر تحول توسعه سیاسی در ایران

همان‌طور که پیش از این در تعریف متغیرها و روش تحقیق اشاره شد، برای بررسی روند تحول توسعه سیاسی ایران نیاز به بهره‌گیری ابزاری از نمونه آرمانی توسعه سیاسی داریم تا بر اساس آن بتوانیم کم و کیف وقایع و دگرگونی‌های سیاسی سده اخیر جامعه ایران را مورد سنجش و ارزیابی علمی قرار دهیم. بنابراین، جا دارد در این مبحث، بر اساس نمونه آرمانی ساخته شده، اوضاع سیاسی-اجتماعی کشور را برحسب ادوار شش‌گانه پیش گفته، مورد ملاحظه و مذاقه قرار دهیم تا میزان همخوانی و ناهمخوانی شرایط سیاسی-اجتماعی هر دوره را با معیار نمونه آرمانی توسعه سیاسی به‌درستی بسنجیم و از رهگذر آن، فراز و فرود توسعه سیاسی ایران معاصر را به‌طور آگاهانه ترسیم نماییم.

دوره پهلوی اول (۱۳۰۴-۱۳۲۰): حکومت رضاشاه به‌عنوان نتیجه مبارزات قدرت در دوران پس از انقلاب مشروطه فصل تازه‌ای در تاریخ سیاسی ایران در زمینه ایجاد تمرکز در منابع قدرت باز کرد و در زمینه افزایش کمیت قدرت سیاسی و ایجاد ابزارهای جدید برای متمرکز ساختن و اعمال قدرت توفیق یافت. بی‌شک شرایط بین‌المللی و شرایط داخلی اعم از وضعیت پراکندگی و تفرق ملی، اوضاع اقتصادی و سیاسی، ضرورت چنین

تمرکزی در منابع قدرت را ایجاب می‌کرد (بشیریه، ۱۳۸۰: ۶۷).

برطبق تحلیل گابریل آلموند، در واقع ایران در این دوران به‌طور هم‌زمان با ضرورت پاسخگویی به معضلات ناشی از «انقلاب وحدت ملی»، «انقلاب در ساخت قدرت»، «انقلاب رفاه اقتصادی»، «انقلاب مشارکت» مواجه شد (Almond, 1973: 229-230) لیکن بحران‌های ناشی از فقدان وحدت و هویت ملی و عقب‌ماندگی اقتصادی، ضرورت تأکید بر افزایش و تمرکز منابع قدرت سیاسی را از دیدگاه نخبگان سیاسی آن عصر ایجاب می‌کرد. بدین سان از بین اهداف و ضرورت‌های مهم آن دوران، هدف افزایش قدرت سیاسی اولویت یافت.

از این زمان، فصل تازه‌ای در روند توسعه سیاسی ایران گشوده شد که از بسیاری جهات منحصر به فرد بود. دوره‌ای که مجلس به سرعت جایگاه شایسته خود را به‌عنوان مدافع منافع ملی، بنیاد نظام مشروطه و مردمی‌ترین رکن نظام سیاسی از دست داد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۹۳ و ملایی، ۱۳۸۱: ۲۲۹) و با مداخله و تقلب گسترده در انتخابات و تغییر ترکیب نمایندگان مجلس (ملیکف، ۱۳۵۸: ۶۶ و متین دفتری، ۱۳۷۰: ۱۲۵) و حذف مخالفان دیکتاتوری از صحنه سیاست، مجلس در خدمت رضاشاه قرار گرفت که کار ویژه آن تصویب فوری و بی‌چون‌وچرای لوایح و قوانین مورد نظر شاه و نهادینه کردن تصمیمات وی به‌عنوان یک ابزار نیرومند و ایجاد موانع حقوقی و قانونی در راه آزادی‌های مدنی و مشارکت و رقابت سیاسی بود. لغو مصونیت سیاسی نمایندگان مجلس و وزیران، لغو فعالیت احزاب و مطبوعات آزاد و نظایر آن، اقداماتی از این دست بودند (ملایی، ۱۳۸۱: ۲۳۰ و گلشائیان، ۱۳۷۷: ۲۵۵).

حال با عنایت به مضمون نوع آرمانی توسعه سیاسی و با ملاحظه آن‌چه که در ارتباط با این دوره اشاره شد، به روشنی می‌توان این استنتاج را داشت که در دوره حکومت رضاشاه، به‌ویژه از سال‌های ۱۳۰۶ به بعد، میزان مشارکت و رقابت سیاسی در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی جامعه به پایین‌ترین سطح و نامطلوب‌ترین وضع ممکن تنزل یافت.

دوره پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷): دوران حکومت سی‌وهفت ساله پهلوی دوم را می‌توان به تاسی از علمای سیاسی و تحلیل‌گران تاریخ معاصر ایران، از حیث توسعه سیاسی به دو دوره مشخص تفکیک کرد: دوره اول که از شهریور ۱۳۲۰ (مقارن با ایام سقوط رضاشاه)، شروع شده و به ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (روز وقوع کودتا علیه دکتر محمد مصدق) ختم می‌شود؛ و دوره دوم که از سال ۱۳۳۲ آغاز گردیده و در سال ۱۳۵۷ (ایام وقوع انقلاب اسلامی) پایان می‌یابد.

حال در این قسمت وضعیت توسعه سیاسی ایران را به تفکیک دو دوره یاد شده، مورد

بررسی و مذاقه قرار می‌دهیم تا در مقایسه با آنچه که در دوره رضاشاه ملاحظه شد، میزان انقباض یا انبساط آن معلوم گردد.

در دوره دوازده ساله ۱۳۲۰-۱۳۳۲، به دلیل سقوط رضاشاه و شرایط سیاسی-اجتماعی خاصی که بعد از کناره‌گیری ایشان بر کشور حاکم بود، شاهد اوج‌گیری مشارکت و رقابت سیاسی در حوزه‌های گوناگون هستیم که جلوه‌های آن در عرصه فعالیت انتخاباتی، پارلمانی و حزبی این دوره به خوبی قابل مشاهده است. تغییر و تحولات پس از سقوط رضاشاه را در بهترین وجه می‌توان در انتخابات این دوره، به ویژه انتخابات مجلس چهاردهم، ملاحظه نمود. اگر چهار مجلس نخستین مشروطه را مستثنی کنیم، انتخابات مجلس چهاردهم را که در سال ۱۳۲۲ صورت گرفت و در ۱۷ اسفند همان سال رسمیت یافت، به جرئت می‌بایست در مجموع یکی از آزادترین انتخابات مجلس در ۷۲ سال عمر مشروطه (۱۲۸۵-۱۳۵۷) در ایران دانست. یک دلیل عمده برای آزادی انتخابات، ضعف عوامل اجرایی حکومت وقت بود. (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۵۸-۵۹ و آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۶۷).

به علاوه، مجلس شورای ملی نیز به تدریج در عصر بعد از رضاشاه جایگاه محوری خود را که در قانون اساسی بدان اعطا شده بود، بازیافت. در میان تمامی عوامل تأثیرگذار بر عرصه مناسبات سیاسی بعد از شهریور ۱۳۲۰، مجلس عملاً بیشترین نقش را پیدا کرد (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۴۸). با وجود این، به رغم انقلاب مشروطه و دستاوردهای آن، جامعه هنوز از گذشته خود به گونه‌ای اساسی نگسسته بود و تجربه ناچیزی از مشارکت در یک نظام پارلمانی در حال تکامل مداوم به دست آمده بود. لوازم ساختاری نضج نظام پارلمانی که خود موجب تداوم خود گردد، به وجود نیامده بود یا دست‌کم در مرحله‌ای توسعه نیافته قرار داشت (عظیمی، ۱۳۷۲: ۲۰-۲۱). مواضع فراکسیون‌ها دقیق، روشن و منسجم نبود و اعضای که معمولاً با یک فراکسیون همخوانی و وحدت داشتند، ثابت نبودند. نه تنها اعضای فراکسیون‌ها ثابت نبودند، بلکه ائتلاف میان فراکسیون‌ها نیز همواره در حال تغییر بود (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۵۹-۶۰).

در این دوره (۱۳۲۰-۱۳۳۲)، با باز شدن فضای سیاسی کشور که ناشی از رقابت بلوک‌بندی‌های جدید در میان متفقین و ظهور شاهی جوان و کم‌تجربه به جای دیکتاتور مقتدر و کارآزموده‌ای چون رضاشاه بود، بار دیگر فضای مساعدی برای شکل‌گیری نیروهای سیاسی و احزاب مختلف و رقابت‌ها و فعالیت‌های حزبی پیش آمد. اوج فعالیت احزاب این دوره، مقطع دو ساله حکومت ملی دکتر مصدق در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ بود؛ یعنی مقطعی که اقتدار نوپای شاه جوان به کلی تضعیف و وی عملاً از مرکزیت قدرت سیاسی حذف می‌شود. این دوره، شاهد پیدایش بیشترین احزاب و جمعیت‌های سیاسی بود؛ به گونه‌ای که کثرت و تنوع احزاب

این دوره نه پیش و نه حتی پس از آن دیده نشد (مدیر شانه‌چی، ۱۳۷۵: ۵۵-۵۶). در این مقطع، چهار جریان عمده حزبی یعنی احزاب ملی، اسلامی، چپ و دولتی به‌طور گسترده فعالیت داشتند (کریمی‌مله، ۱۳۸۰؛ ابورشاد، ۱۳۷۱؛ مرشدی‌زاد، ۱۳۸۰ و طیرانی، ۱۳۷۶).

با این حال، اگرچه حاصل این تحولات، نظامی کاملاً دموکراتیک نبود، اما به‌خودی‌خود، به معنای پراکندگی و تقسیم قدرت استبدادی بود (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۸۹). قدرت، بین پنج قطب جدا از هم یعنی دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و عامه مردم دست به دست می‌شد. (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۵۳). این بی‌ثباتی و تقسیم قدرت، به نظر بعضی‌ها پرورنده هرج و مرج اجتماعی و تجزیه ملی بود و به نظر دیگران، نتیجه طبیعی، اما دردناک توسعه سیاسی و مشارکت عمومی محسوب می‌شد (همان، ۱۵۴).

کودتای ۱۳۳۲ به این وضعیت خاتمه داد و دوران جدیدی در حیات سیاسی ایران آغاز شد. در این دوران جدید (۱۳۳۲-۱۳۵۷)، شاهد افول آشکار فرایند مشارکت و رقابت سیاسی در حوزه‌های گوناگون هستیم. به‌طوری‌که «دوران کوتاه آزادی سیاسی که ایران در زمان مصدق برخوردار شده بود به پایان رسید؛ مداخله در انتخابات، تهدید و بازداشت خودسرانه مخالفان دوباره از سرگرفته شد.» (دیگار و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۵۱). در این سال‌ها، مجلس شورای ملی، اقتدار نیم‌پند خود را از دست داد و به یکی از مجاری اعمال قدرت شاه بدل شد. فی‌الواقع، دولت و در کانون اصلی آن شخص شاه، بیش از پیش قدرتمند شد. به‌نحوی که با استفاده از شیوه‌های مختلفی همچون به‌کارگیری نیروهای امنیتی-انتظامی، تعیین و گزینش داوطلبان موردنظر و حذف نامزدهای مستقل، در جریان انتخابات اعمال نفوذ می‌کرد. مشخصاً از دوره هیجدهم مجلس شورای ملی و دوره دوم مجلس سنا، دخالت شاه در تعیین ترکیب نمایندگان مجلس به حدی بود که این مجالس با اعضای یک‌دست و انتخابی آن، خاطره مجالس دوره ششم تا سیزدهم رضاشاهی را در ذهن زنده می‌کردند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۲۰؛ آوری، ۱۳۷۱: ۶۳؛ ایوانف، ۱۳۵۶: ۲۱۴). با این حال، در سال ۱۳۳۹ با ورود دموکرات‌های آمریکا به کاخ سفید، نسیم تازه‌ای در ایران وزید و امید به گشایش فضای سیاسی را افزایش داد؛ لیکن به علت فقدان سازمان‌های سیاسی متشکل، نیروهای مخالف نتوانستند از وضعیت پیش آمده بهره‌برداری نمایند (سلطان‌لو، ۱۳۸۰: ۱۶۸). در دهه‌های چهل و پنجاه، فعالیت مجلس به‌شدت محدود شد و نمایندگان، کارایی قانونی لازم را به مرور از دست دادند. البته، شاه چارچوب قانونی حکومت مشروطه و قلب آن، یعنی مجلس را از بین نبرد، ولی سبک حکومت اقتدارگرایانه او عملاً قانون اساسی را نادیده گرفت و مجلس را به صورت تشکیلات فرمایشی به‌منظور تأیید تصمیمات خود درآورد. بالطبع با تضعیف مجلس از سوی شخص شاه، نهادهای مشارکت قانونی از کار

افتادند و جناح مخالف، چه در داخل مجلس و چه در درون جامعه، قدرت حضور، مشارکت و رقابت در صحنه سیاسی را از دست داد. (دیگار و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۸۰ و ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۰۴).

دخالت دربار، علاوه بر انتخابات و مجلس، در خصوص فعالیت احزاب نیز جریان داشت و حتی نسبت به سال‌های قبل شدت بیشتری یافت؛ طوری که پس از تعطیلی و انحلال احزاب سیاسی غیردولتی، احزاب دوگانه دولتی به صحنه خالی از احزاب واقعی بازگشتند. در رأس هریک از این احزاب دولتی یکی از نخست‌وزیران شاه قرار داشت. چنین احزابی عملاً به مثابه ابزار کار حکومت برای بسط و تعمیم قدرت رژیم و اجرای نمایش دموکراسی عمل می‌کردند. تشکیل حزب واحد رستاخیز به این نمایش دموکراسی نیز پایان داد و تنها به اعمال کارکرد اصلی احزاب دولتی یعنی تحکیم حکومت و تثبیت دولت بسنده کرد. تغییر نظام صوری دو حزبی به نظام تک حزبی حتی به تغییر نخست‌وزیر یا وزیران و هیچ تحول نمایان دیگری در ساختار حکومتی کشور نینجامید؛ تا این‌که حزب رستاخیز در جریان انقلاب مردم منحل شد.

حال با عنایت به مضمون نمونه آرمانی توسعه سیاسی پیش گفته و با ملاحظه آن‌چه که در این‌جا مورد بحث قرار گرفت، به روشنی می‌توان این استنتاج را داشت که در دوره ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲، میزان مشارکت و رقابت سیاسی در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی جامعه به سطح نسبتاً بالا و مطلوب ارتقا یافت؛ و به عکس، در دوره ۱۳۳۲ - ۱۳۵۷، به استثنای مقطع کوتاه ۱۳۳۵ - ۱۳۴۲، میزان مشارکت و رقابت سیاسی در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی جامعه به پایین‌ترین سطح و نامطلوب‌ترین وضع ممکن تنزل پیدا کرد.

دوره جمهوری اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۸۲): این برهه زمانی را به پیروی از علمای سیاسی و تحلیل‌گران تاریخ معاصر ایران، از حیث توسعه سیاسی می‌توان به سه دوره مشخص تفکیک کرد: دوره اول که از بهمن ۱۳۵۷ (ایام پیروزی انقلاب اسلامی)، شروع شده و به تیر ماه ۱۳۶۰ (زمان برکناری نخستین رئیس‌جمهور) ختم می‌شود؛ دوره دوم که از سال ۱۳۶۰ آغاز گردیده و در سال ۱۳۷۶ (ایام انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری) پایان می‌یابد و بالأخره دوره سوم که از سال ۱۳۷۶ تا اسفند ۱۳۸۲ (ایام انتخابات هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی و زمان انجام تحقیق حاضر) را دربرمی‌گیرد.

اینک در این‌جا وضعیت توسعه سیاسی ایران را به تفکیک سه دوره یاد شده، مورد بررسی و مذاقه قرار می‌دهیم تا در مقایسه با آن‌چه که در دوران حکومت پهلوی اول و دوم ملاحظه شد، میزان انقباض یا انبساط آن معلوم گردد.

در دوره کوتاه ۱۳۵۷ - ۱۳۶۰، به دلیل وقوع انقلاب و سرنگونی حکومت استبدادی شاه و شرایط سیاسی-اجتماعی خاصی که بر کشور حاکم بود، شاهد او‌جگیری مشارکت و رقابت

سیاسی در حوزه‌های گوناگون هستیم. وقوع انقلاب و واژگونی رژیم شاه، طبیعتاً تحولی در ساختار سیاسی کشور را به دنبال داشت. وجوه بارز این تحول، به‌ویژه در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی جامعه به‌عنوان مجاری مهم مشارکت و رقابت سیاسی، قابل شناسایی و ردیابی است. در اوایل پیروزی انقلاب، چند ماهی پس از سقوط نظام سلطنتی، نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری و متعاقب آن اولین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار شد. این دو انتخابات در شرایط کاملاً انقلابی و رقابتی و با مشارکت گسترده اقشار مختلف مردم صورت گرفت (اسناد وزارت کشور و شهسازی، ۱۳۸۰: ۲۴۲ و خواجه سروی، ۱۳۸۲: ۸-۲۷۴). این زمان، همچنین آغازگر عصر جدیدی در حیات احزاب و گروه‌های سیاسی بود. با گشایش فضای سیاسی، احزاب و تشکل‌های گوناگون پا به عرصه فعالیت سیاسی گذاشتند و به این ترتیب، نقطه عطفی در حیات و کارکرد آن‌ها به وجود آمد. به بیان روشن‌تر، انقلاب ۵۷ خود موجب یک انقلاب و فوران حزبی بود و در جریان آن، احزاب و گروه‌های سیاسی، دچار تحول و دگرگونی حزبی شدند؛ این تحول، بالطبع طیفی از تأسیس، ادغام، ائتلاف و انشعاب را دربرمی‌گرفت. (امجد، ۱۳۸۰: ۲۱۶-۲۲۲).

با گذشت زمان، به تدریج زمینه‌های اختلاف در درون بلوک قدرت هویدا گشت و نخستین خط شکاف و جدایی میان نیروها و طبقات سنتی و مدرن رخ نمود و سرانجام نیروها و طبقات مدرن و نمایندگان سیاسی آن‌ها از بلوک قدرت اخراج شدند. در نهایت، آغاز جنگ مسلحانه مجاهدین خلق، فرار بنی‌صدر و برآیند رویکردها و رویدادهای سیاسی-اجتماعی مختلف، متدرجاً به تغییر فضای تکثر و توسعه یافتگی سیاسی این دوره انجامید (میلانی، ۱۳۸۱: ۲۹۴-۳۴۶). به این ترتیب، بسیاری از لوازم مردم‌سالاری و تجلی اراده مردم به تدریج از دست رفت و غالب نهادها و مراکز مدنی و مظاهر توسعه سیاسی، از قبیل شوراهای تشکل‌ها و کانون‌های صنفی و فرهنگی، تعدد و تنوع مطبوعات، احزاب و تشکل‌های سیاسی و رفتار انتخاباتی مبتنی بر رقابت جدی و مؤثر، مجالی برای تداوم نیافت. از آن پس، چند دوره انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی در سطح کشور برگزار گردید، لیکن در هیچ‌یک از آن‌ها رقابت جدی برای احراز مقام ریاست جمهوری و یا نمایندگی پارلمان پا نگرفت. (شهسازی، ۱۳۸۰: و اسناد وزارت کشور).

به‌طور کلی، در این دوره (۱۳۶۰-۱۳۷۶)، الیگارشی نسبتاً بسته‌ای پدید آمد و دایره مشارکت و رقابت سیاسی هرچه تنگ‌تر شد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۸۴) و تعامل دولت نوپای اسلامی با احزاب و گروه‌های سیاسی وارد فاز جدیدی شد (میلانی، ۱۳۸۱: ۴۲-۳۴۰). باید گفت سلطه گروه‌های نفوذ نیمه‌رسمی متعلق به الیگارشی حاکم به جای احزاب سیاسی،

گسترش شبکه روابط حامی‌پروری در پرتو سلطه الیگارشی، رقابت‌ها و منازعات داخلی در درون الیگارشی، محدودیت شدید فعالیت نیروهای اپوزیسیون، محدودیت شدید رقابت انتخاباتی از طریق اعمال نظارت استصوابی شورای نگهبان، محدودیت رقابت‌های انتخاباتی به گروه‌های وابسته به حکومت، از جمله خصایص و ویژگی‌های فضای سیاسی این دوره محسوب می‌شدند.

اما در دوره بعد (۱۳۷۶ - ۱۳۸۲)، به دلیل فعال شدن نیروهای سیاسی-اجتماعی جدید (روشنفکران)، چالش جدی میان گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک و گفتمان دموکراسی و جامعه مدنی، وقوع جنبش دوم خرداد، روی کار آمدن رئیس‌جمهوری با راهبرد دموکراسی و توسعه سیاسی، گسترش فعالیت‌های مطبوعاتی و انتشاراتی، توسعه ارتباطات اینترنتی، باز شدن فضای سیاسی و دلایل عدیده دیگر، توسعه سیاسی، جایگاه بهتری یافت (شهرام‌نیا، ۱۳۸۶: ۳۰۳ - ۳۴۰)؛ به علاوه، در اواسط دهه ۱۳۷۰، انسجام طبقه حاکم نسبتاً تضعیف گردید و در نتیجه، تعادل و آرایش نیروهای سیاسی، آشکارا تغییر یافت و همین امر، آثار خود را در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ به خوبی نشان داد. این انتخابات و متعاقب آن انتخابات دوره ششم مجلس به صورت کاملاً رقابتی و با حضور و مشارکت گسترده اقبال مختلف مردم برگزار شد؛ طوری که ۷۹/۹۲ درصد واجدین شرایط در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری به پای صندوق رأی رفتند و به این ترتیب نظام را از یک بحران مشارکت عمیقی که گرفتارش شده بود، نجات دادند. (شهبازی، ۱۳۸۰: ۲۷۶ - ۲۷۷).

مجموع نیروهایی که طی دو شکاف بلوک قدرت پس از انقلاب، از دایره فعالیت و رقابت سیاسی حذف شده بودند، پایگاه اجتماعی حمایت از انتخابات سال ۱۳۷۶ به منظور باز کردن مجاری مشارکت سیاسی را تشکیل می‌دادند. به ویژه پس از انتخابات، بخش‌های عمده‌ای از نیروهای متعلق به طبقه متوسط جدید و نیز اجزایی از نیروهای سنتی که در گذشته دچار انفعال شده بودند، با پیدایش فرصت مشارکت و رقابت سیاسی نسبی، امکان فعالیت بیشتری پیدا کردند. بدین‌سان، تحولات سال‌های بعد از ۱۳۷۶ که موجب پیدایش گروه‌ها و احزاب و سازمان‌های جدید، گسترش مطبوعات مستقل و شکل‌گیری برخی نهادهای جامعه مدنی گردید، قدری از شدت بحران مشارکت را کاست و زمینه و بستر اجتماعی را برای توسعه سیاسی در مفهوم توسعه مشارکت و رقابت سیاسی هموار نمود (دارابی، ۱۳۷۹: ۳۰۰ - ۲۹۱ و خواجه سروی، ۱۳۸۲: ۳۷۲ - ۳۷۱).

حال با عنایت به مضمون نوع آرمانی توسعه سیاسی و با ملاحظه آنچه که در سطور فوق اشاره شد، به روشنی می‌توان این استنتاج را داشت که در دوره ۱۳۵۷ - ۱۳۶۰، میزان مشارکت و

رقابت سیاسی در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی جامعه به سطح نسبتاً بالا و مطلوب ارتقا یافت؛ سپس در دوره ۱۳۶۰ - ۱۳۷۶، این میزان رو به کاهش گذاشت و سرانجام در دوره ۱۳۷۶ - ۱۳۸۲، میزان مشارکت و رقابت سیاسی، سیر صعودی به خود گرفت.

تبیین داده‌ها: موانع ساختاری توسعه سیاسی در ایران

در ادامه توصیف سیر تحول توسعه سیاسی در ایران، در این جا نوبت به تحلیل داده‌ها و مشخصاً طرح موانع و چالش‌های توسعه سیاسی ایران می‌رسد. بدیهی است پرداختن به تک تک موانع و چالش‌های ریز و درشت و موشکافی و تدقیق در مورد همه آن‌ها، فرصت و زمانی بس دراز و پردامنه می‌طلبد؛ به‌ناچار، بر اساس چارچوب نظری این پژوهش و در راستای فرضیات دوگانه پیش گفته، از میان موانع و چالش‌های عدیده توسعه سیاسی ایران، صرفاً دو مانع عمده ساختاری مورد توجه و تأکید قرار می‌گیرد.

۱. ضعف و فتور جامعه مدنی: موضوع رابطه و تعامل میان نظام اجتماعی و نظام سیاسی از جمله موضوعاتی است که از دیرباز مورد ملاحظه و مذاقه اهل نظر و متفکران اجتماعی بوده است. قلمرو امر اجتماعی بر تعاملات غیرسیاسی مردم در سطح اجتماعی اشاره دارد و در قلمرو امر سیاسی، مقوله قدرت، شکل دولت و جهت‌گیری‌های شهروندان نسبت به امور سیاسی مطرح است (رضایی، ۱۳۸۱: ۱۱۱ - ۱۰۹). تأثیر و تأثر و تعامل میان قلمرو امر اجتماعی و امر سیاسی، بیش از همه در آثار و اندیشه‌های آلموند و وربا مورد بحث و تدقیق قرار گرفته است. به نظر آن‌ها، مجموعه‌ای از ساخت‌های اجتماعی در نظام سیاسی دخالت دارند و بنابراین، قبل از آن‌که جهت‌گیری همیارانه (همیاری مدنی) در جامعه‌ای شکل بگیرد، باید در حوزه جامعه، تمایل به مشارکت اجتماعی وجود داشته باشد. در چنین فضایی، بالطبع کنش اجتماعی پیوسته بر کنش اجتماعی گسسته ترجیح داده می‌شود و راه برای مشارکت سیاسی و جهت‌گیری‌های همیارانه هموارتر می‌گردد (Almond & Verba, 1965).

در دوره‌ای که نوع نگرش احاد جامعه، زمینه‌ساز همیاری و مشارکت اجتماعی باشد و از آن‌جا منجر به تشکیل نهادها و سازمان‌های مدنی برای تأثیرگذاری بر امور سیاسی گردد، گفته می‌شود بین دو قلمرو امر اجتماعی و امر سیاسی هم‌پوشانی وجود دارد. اما همیشه چنین نیست؛ در مواردی دیده می‌شود که بین این دو قلمرو شکاف وجود دارد. وجود شکاف میان امر اجتماعی و امر سیاسی، نشان از شکل نگرفتن جامعه مدنی و عدم برقراری رابطه متناسب آن با نظام سیاسی است. شهروندان زمانی که در جامعه مدنی و نهادهای آن زندگی نکرده باشند، قادر به برقراری رابطه مشارکت‌آمیز با نظام سیاسی نخواهند بود (Ibid: 280).

مشارکت، فرایندی است از خودآموزی اجتماعی و مدنی که انواع و ابعادی دارد که یکی از انواع مهم آن، مشارکت اجتماعی است. مبارزه مشترک افراد برای حق تشکیل انجمن‌ها، اجتماعات و سازمان‌های مدنی به عنوان حقوق اولیه شهروندی، از جلوه‌های مهم مشارکت به‌شمار می‌آید و نمودگار بارز این مشارکت، سازمان‌های داوطلبانه غیردولتی هستند. سازمان‌های غیردولتی ممکن است در اشکال و صور گوناگون در جامعه حضور داشته باشند که عموماً عملکردشان بر ساخت قدرت سیاسی اثرگذار است. سازمان‌های غیردولتی از نهادهای اصلی جامعه مدنی هستند. جامعه مدنی نیز «فضایی است بین دولت و فرد که در آن سرشت‌های پوشیده انسان‌ها شکوفا شده و فرد، اجتماعی و دولت، انسانی می‌گردد» (زایتس، ۱۳۸۰: ۲۱). فی الواقع، جامعه مدنی فضای ارتباط میان انسان‌هاست که می‌تواند بر حوزه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی مؤثر باشد (Cohen and Arato, 1992). این فضا را گروه‌ها و انجمن‌های داوطلب شکل می‌دهند (Scholte, 2000: 277) و به صورت رسمی یا غیررسمی فعالیت می‌کنند.

باید گفت شکست بسیاری از دولت‌های اقتدارطلب و کاملاً برنامه‌ریزی شده، نهایتاً به پیدایی این ایده جهانی انجامیده که بحث درباره جامعه مدنی (قلمرو امر اجتماعی) با بحث درباره حکومت‌های سالم (قلمرو امر سیاسی) ربط و وثیق دارد (صدوقی، ۱۳۸۰: ۱۷۰-۱۷۲). جامعه مدنی همان قدر که پیش شرطی برای دولت مدرن است، همان قدر نیز یک محصول تلقی می‌شود.

قدر مسلم این‌که وضعیت جامعه مدنی و مشارکت‌های مردمی در هر کشوری از فرایندهای تاریخی و ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن کشور تأثیر می‌پذیرد (سعیدی، ۱۳۸۲: ۱۷۱). کما این‌که در ایران، به رغم این‌که تاریخ این سرزمین مشحون از انواع فعالیت‌های جمعی و مشارکتی در شکل سنتی آن بوده، معهذاً بنا به دلایل عدیده اجتماعی و فرهنگی، مسئله مشارکت در فرم و محتوای جدیدش، روند رو به رشد، مستمر و انباشتی نداشته است. خصوصاً با آغاز فرایند ادغام ایران در اقتصاد مسلط جهانی، توسعه برونزای کشور شروع شد و در جریان آن، دولت مقتدر مرکزی، مسئول و سامانده توسعه تلقی گشت و در نتیجه، نهادهای مدنی یا شکل نگرفتند و یا تحت سیطره دولت باقی ماندند (مؤمنی، ۱۳۷۸).

این چنین بود که پس از سپری شدن دوره پرتبوتاب انقلاب مشروطه و روی کار آمدن رضاشاه، شرایط برای مشارکت اجتماعی تشکل‌های مردمی داوطلبانه به کلی تغییر یافت. او نوعی نظام سیاسی اقتدارگرا را سامان داد که در آن، جایی برای نهادها و سازمان‌های مدنی وجود نداشت و به تبع آن، توسعه سیاسی در مفهوم مشارکت و رقابت سیاسی نیز میسر نبود (نمازی، ۱۳۸۱: ۱۴۲).

رابرت دال شرایط زیر را برای گسترش مشارکت ضروری می‌داند:

۱. نظارت بر عملکرد نیروهای نظامی و انتظامی توسط مقامات منتخب.

۲. اعتقادات و فرهنگ سیاسی دموکراتیک.

۳. فقدان هرگونه کنترل خارجی ضد دموکراتیک (دال، ۱۳۷۹: ۱۸۴).

با تأمل و امعان نظر در اوضاع و احوال ایران دوره رضاشاه، به روشنی پیداست که هیچ‌کدام از شرایط سه‌گانه مورد اشاره دال در آن دوره حضور نداشت و بنابراین زمینه برای مشارکت اجتماعی مردم و فعالیت سازمان‌های غیردولتی فراهم نبود. بدیهی است در شرایط ساختی متمرکز و اقتدارگرا، هرگز مشارکت در رفتار، زندگی و مناسبات اجتماعی مردم نهادینه نمی‌شود. در فاصله سال‌های ۲۱۳۲۰-۱۳۳۲، دوره دیگری از توسعه سیاسی ایران - با فراز و نشیب‌ها و افت و خیزهایی - تحقق یافت. این بازگشت به فضای دموکراتیک عصر مشروطه، با تحولی در همه عرصه‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی همراه بود. به طوری که در بستر اجتماعی مساعدی که ایجاد شده بود، تشکلهای سازمان‌های غیردولتی قابل توجهی در جای جای این سرزمین سر برآوردند. اغلب این سازمان‌ها به صورت خیریه بوده و بخشی از آنها نیز به اقلیت‌های مذهبی تعلق داشتند (امجد، ۱۳۸۰: ۹۳ و سفری، ۱۳۷۱: ۶۸). در حقیقت، نوعی پلورالیسم اجتماعی و سیاسی حاکم بود و عناصری از شرایط سه‌گانه دال در جامعه حضور داشت و قراین و شواهد تاریخی فراوان، حاکی از پررنگ بودن مشارکت اجتماعی و پایه‌پای آن، مشارکت و رقابت سیاسی در این دوره خاص تاریخی بود (مایلی، ۱۳۷۹: ۱۳۱ - ۱۳۰).

با این حال، در این‌جا باید نکته مورد تأکید چاندوک را یادآور شد که «جامعه مدنی تنها زمانی می‌تواند برنامه دموکراسی را پیش ببرد که خودش دموکراتیک باشد. از نظر منطقی، اگر خود جامعه مدنی ماهیتی غیردموکراتیک داشته باشد، چندان نمی‌تواند دولتی دموکراتیک را طلب کند. در واقع، وجود یک دولت دموکراتیک، مستلزم وجود یک جامعه مدنی دموکراتیک است.» (چاندوک، ۱۳۷۷: ۶). این دقیقاً همان چیزی است که در دوره ۱۳۲۰-۱۳۳۲ به نحو بارز دیده می‌شود. جامعه مدنی، با وجود رشد کمی خود، از بلوغ و پختگی کیفی و دموکراتیک برخوردار نبود و همین قضیه، یکی از دلایل شکست و ناکامی دولت دموکراتیک مصدق محسوب می‌شد.

با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نقطه عطفی در روند تحول سیاسی - اجتماعی ایران به وجود آمد. انجمن‌های مستقل شغلی و صنفی به مرور برچیده شدند و تنها انجمن‌های سازمان‌یافته به دست دولت اجازه فعالیت یافتند. ساواک تمامی انجمن‌ها و تشکلهای مدنی را تحت کنترل خود درآورد و مطبوعات را سانسور کرد و تمامی احزاب سیاسی قانونی و منتقد را

سرکوب کرد و به این ترتیب زمینه برای سیطره کامل حاکمیت مطلقه فردی، تحکیم تمرکز قدرت و انسداد مجاری سیاسی از هر جهت فراهم شد (فوران، ۱۳۷۸: ۴۹۴-۴۹۳). بدیهی است در چنین شرایط سرکوب و خفقان و فضای به شدت بسته، تنها تعدادی از انجمن‌های خیریه خاص و نیز تشکل‌های اقلیت‌های مذهبی امکان فعالیت محدود و غیرسیاسی را داشتند. جامعه مدنی سنتی به سبب نوسازی اقتدارگرایانه و ایجاد گروه‌های اجتماعی و ایدئولوژی‌های جدید به حاشیه رانده شد و جامعه مدنی مدرن نیز به شدت مورد تهاجم قرار گرفت و سخت تضعیف شد (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۸۶). به موازات تضعیف جامعه مدنی، اجرای پروژه توسعه گسترده‌ای در دستور کار شاه قرار گرفت که در نهایت به توسعه نامتوازن حوزه‌های اقتصاد و سیاست انجامید و همین امر، زمینه را برای وقوع انقلاب اسلامی آماده کرد (ر.ک. آبراهامیان، ۱۳۷۹ و عیوضی، ۱۳۸۰). به طور کلی، سیاست نوسازی دولت مطلقه پهلوی، شرایط لازم برای ظهور جامعه توده‌ای را از طریق اصلاحات ارضی و اقتصادی، گسترش شهرنشینی، مهاجرت و غیره فراهم نمود و همین امر، راه‌ها و بسترهای ممکن برای شکل‌گیری توسعه سیاسی را مسدود ساخت.

در ماه‌های پایانی حکومت شاه، با لیبرالیزه شدن سیاست‌های او تحت تأثیر الزامات داخلی و فشارهای خارجی، شرایط مساعدی برای تجدید قوای جامعه مدنی فراهم شد و متعاقب آن با پیروزی انقلاب، دوره نوینی برای فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی نیروها آغاز گردید. این دوره البته با دوره مشابه قبلی تفاوت‌های بارزی داشت، چراکه این بار تنها شاهد تجدید حیات نیروهای پیشین نیستیم، بلکه سازمان‌ها و نهادهای مدنی جدیدی در ابعاد نسبتاً گسترده پای به میدان گذاشتند (مدیرشانه‌چی، ۱۳۷۵: ۹۲ و خواجه سروی، ۱۳۸۲: ۲۰۹). با همه این احوال باید این نکته را متذکر شد که در این دوره به دلیل این‌که مردم تفکر انقلابی داشتند و تمامی توقعات و توجهات به جانب «دولت مردمی و انقلابی» معطوف گشته بود، لذا نهادهای مردمی و سازمان‌های غیردولتی - آن‌گونه که بعدها مورد توجه جدی قرار گرفتند - در اوایل پیروزی انقلاب در کانون توجه عموم قرار نداشتند. مع الوصف آمارها به روشنی نشان می‌دهد تعداد NGOهای فعال در این دوره چهار ساله (۶۰-۱۳۵۷) به مراتب بیش از تعداد NGOهای فعال در دوره بیست و پنج ساله قبلی (۱۳۳۲-۱۳۵۷) بوده است (مرکز آمار ایران، اسناد نتایج آمارگیری از سازمان‌های غیردولتی، ۱۳۸۳). بنابراین به رغم تنگناها و چالش‌هایی که در فضای انقلابی و ملت‌همجامعه وجود داشت، پیرنگ بودن مشارکت اجتماعی و پای آن، مشارکت و رقابت سیاسی در این دوره کوتاه، امری محرز و مبرهن است.

اما پس از عزل نخستین رئیس‌جمهور، کشور با یکی از پراشوب‌ترین دوره‌های تاریخ اخیر

مواجه گردید و در بحرانی عمیق فرو غلتید (میلانی، ۱۳۸۱: ۳۳۱). به این ترتیب، جامعه ایرانی به تدریج وارد فاز جدیدی از سیر توسعه سیاسی خود شد. تحت چنین شرایطی، جامعه مدنی - به ویژه جامعه مدنی مدرن - رو به ضعف و فتور نهاد و با ایجاد تمرکز اداری و سیاسی چشمگیر از طریق نهادهای سیاسی - مذهبی مختلف، زمینه لازم برای تداوم بسیج توده‌ای در مقیاسی گسترده فراهم شد. وقوع جنگ و تشدید وخامت اوضاع اقتصادی، ضرورت گسترش بسیج توده‌ای را بیش از پیش مطرح ساخت (کمالی، ۱۳۸۱: ۲۳۹).

گفتمان حاکم در این دوره (۱۳۶۰ - ۱۳۷۶)، گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک بود. این گفتمان به‌ویژه با پلورالیسم و جامعه مدنی سر ستیز داشته و بر نخبه‌گرایی ایدئولوژیک و کنترل فرهنگی تأکید گذاشته بود. جنبش جامعه توده‌ای در این دوره در یکسان‌سازی، بهنجارسازی و تسطیح اجتماعی توفیق چشمگیری پیدا کرد و عمده تمایزات گروهی و اجتماعی را از میان برد و نهایتاً به استقرار نظام بسته ایدئولوژیک یاری رساند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۰۵ - ۱۱۰). بنابراین نمی‌توان انتظار داشت در این دوره، توسعه سیاسی عملاً در دستور کار حاکمیت قرار گرفته و به گفتمان مسلط تبدیل شده باشد. بدین‌سان از سال ۱۳۶۰، نظام سیاسی، بسیاری از لوازم جمهوریت و تجلی اراده مردم - و بارزتر از همه - تجزیه - را از دست داد و غالب عناصر و مؤلفه‌های کثرت‌گرایی، مجالی برای تداوم نیافت.

تا این‌که پس از گذشت پانزده سال از حاکمیت فرایند «یکسان‌سازی»، به تدریج تحولی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کشور رخ نمود (افتخاری، ۱۳۸۱: ۸۱). اوج این تحول، انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶ بود. این انتخابات، سرآغاز گفتمان تازه‌ای در تاریخ سیاسی کشور محسوب می‌شود؛ گفتمانی که می‌توان از آن به‌عنوان «گفتمان دموکراتیک جامعه مدنی» یاد کرد (فرقانی، ۱۳۸۲: ۳۲۰). به‌علاوه، دوم خرداد سرآغاز دوره‌ای بود که دولت مرکزی خود، منادی گفتمان توسعه سیاسی و جامعه مدنی شد. تولد مطبوعات آزاد، شکل‌گیری و گسترش پرشتاب سازمان‌های جامعه مدنی و واقعی‌تر شدن امر مشارکت و رقابت سیاسی از مؤلفه‌های بارز این دوره بود که نهایتاً گفتمان توسعه سیاسی را جایگاهی استعلایی بخشید (همان، ۳۴۷). در همین دوره، سازمان‌های غیردولتی در سطوح داخلی و فرامرزی رشد چشمگیری یافتند، طوری که تعداد آن‌ها به حدود هفت‌هزار سازمان بالغ گردید (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۵: ۱۱). اگرچه عمده این سازمان‌ها در ایران به مسائل غیرسیاسی پرداخته‌اند، با این حال به ارگانی فعال در فضای اجتماعی کشور مبدل شده و با به‌راه انداختن مباحث گوناگون و نقدهایی که از نهادهای رسمی داشتند، موجب اصلاح و بهبود ساختارها و تقویت دموکراسی و توسعه سیاسی گشتند. حداقل تأثیر این سازمان‌ها در بهره‌گیری از سازوکارهای اولیه‌ای چون اعتراض عمومی،

اعتصاب و فشار بر افکار عمومی از طریق رسانه‌ها ظاهر می‌شود که در عمل به نوعی دموکراسی از پایین کمک می‌کند (نش، ۱۳۸۰: ۲۹۹). این تأثیرات در سطوح ملی و فراملی قابل درک است. همچنین، توجه به مقوله شورا در این دوره را باید تحولی مهم در فرایند دموکراتیزاسیون کشور دانست، چراکه نهاد شورا به‌عنوان پلی در مسیر دموکراسی و توسعه سیاسی محسوب می‌شود و دموکراسی اداری را به موازات دموکراسی سیاسی تقویت می‌کند (هاشمی، ۱۳۷۵: ۵۸۶).

شایان ذکر است که این دوره، مقارن بود با آغاز هزاره سوم و تحول عظیم جامعه جهانی؛ دوره‌ای که به مدد انقلاب اطلاعاتی، جامعه مدنی با دگرگونی‌های گسترده مواجه گردیده و پدیده جهانی شدن به معنای واقعی در حال شکل‌گیری بود. در چنین پارادایمی مردم علاقه‌مند بودند نقش مهم‌تری در جامعه برعهده گیرند و در اداره امور خود سهیم شوند. بنابراین، می‌توان گفت گسترش نهادهای جامعه مدنی در این دوره از تبعات اجتناب‌ناپذیر جهانی شدن و تحقق توسعه سیاسی نیز از نتایج و پیامدهای تقویت جامعه مدنی بوده است. به بیان دیگر، یکی از راه‌های تأثیر جهانی شدن بر توسعه سیاسی، به‌واسطه تحولی است که در بنیان جامعه مدنی ایجاد می‌کند (Falk, 2000: 192-179) و بنابه اظهار اغلب پژوهندگان علوم اجتماعی، جامعه مدنی، از لوازم ساختاری و ضروری تحقق دموکراسی و توسعه سیاسی به حساب می‌آید (Vanhanen, 1997: 10-11). اجرائی شدن این موضوع تا حدودی در فضای سیاسی-اجتماعی دوره اصلاحات به چشم می‌خورد؛ طوری که در این دوره با بسط و گسترش سازمان‌های جامعه مدنی، زمینه‌های مناسبی برای تحقق و تقویت توسعه سیاسی فراهم آمد. حال با عنایت به مشروح بحثی که تاکنون داشتیم و نیز با توجه به شواهد و مدارک فراوان، می‌توان به‌روشنی این استنتاج را داشت که در طی شش دوره تاریخی مورد بحث از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۸۲، فرایند مشارکت اجتماعی مردم ایران در قالب سازمان‌های جامعه مدنی به‌طور متناوب دچار قبض و بسط و فراز و فرود بوده است و پای آن، فرایند توسعه سیاسی در مفهوم مشارکت و رقابت سیاسی نیز همین سیر را داشته و به‌طور متناوب دستخوش انسداد و انبساط شده است.

به این ترتیب، برآیند مطالب مورد بحث، پرده از ضعف و ناتوانی جامعه مدنی - به‌عنوان یکی از موانع و چالش‌های عمده توسعه سیاسی ایران معاصر - برمی‌دارد و ضمن تأیید فرضیه نخست تحقیق، یک بار دیگر این واقعیت را عمیقاً به اثبات می‌رساند که توسعه سیاسی پایدار جز برپایه جامعه مدنی قوی قابل تحقق نیست.

۲. تمرکز و اتکای انحصاری دولت بر منبع نفت (دولت تحصیلدار): دومین مانع اساسی توسعه سیاسی در ایران، دولت وابسته به نفت و ناوابسته به جامعه (دولت رانتیر) است. در این

مبحث می‌کشیم در ادامه تلاش‌های تحقیقی بزرگانی چون ببالوی، راوکینز، لوسیانی و اسکاچپول، نشان دهیم چگونه چنین دولتی در نقش یک عامل منفی و بازدارنده توسعه سیاسی ظاهر می‌شود.

پس از فروپاشی دولت قاجار، شاهد ظهور دولتی در ایران بودیم که بعضی از پژوهندگان، آن را دولت مدرن نامیده‌اند. در این دولت، رضاشاه به نمایندگی از سوی طبقه بالا، به رشد و نوگرایی اقتصادی پرداخت. دولت او دستگاه بوروکراسی نیرومند و متمرکزی ایجاد کرد و منابع عمده قدرت - اعم از اجبارآمیز و غیراجبارآمیز - را تحت کنترل خود گرفت و از این ترمکز قدرت برای ایجاد تحولات مورد نظر استفاده کرد (بشیریه، ۱۳۸۰: ۶۹). اگرچه اقتصاد ایران در دوره رضاشاه را نمی‌توان به آسانی اقتصاد مبتنی بر نفت دانست، اما در عین حال از نقش نفت در تحولات این دوره نیز نمی‌توان چشم پوشید؛ طوری که بعضی از تحلیل‌گران، دولت رضاشاه را دولت شبه رانتیر عنوان کرده‌اند (رزاقی، ۱۳۶۸: ۱۳۸ و Ghaffari, 2000). به علاوه، افزایش نسبی استقلال دولت از جامعه و کاهش تدریجی توانمندی استخراجی دولت از جمله مسائلی است که در دوره پهلوی اول کاملاً مشهود بود. نهایتاً این نوع مسائل به همراه سایر عوامل دست به دست هم داد و توالی فاسدی چون سرکوب، اختناق و توسعه نیافتگی سیاسی را به بار آورد. با اشغال کشور توسط متفقین در سال ۱۳۲۰، دوره شانزده ساله حکومت اقتدارگرایی رضاشاه به سرآمد و دوره دوازده ساله پرتب‌وتاب تحولات سیاسی با حکومت نسبتاً دموکراتیک آغاز گردید. این دوره، در واقع دومین دوره تندباد دگرگونی سیاسی بعد از نهضت مشروطه در ایران بود. در این دوره، طبقه متوسط دوباره سربرآورد؛ نفسی تازه کرد و خواست‌های همیشگی خود مانند توسعه سیاسی، دموکراسی و حق شهروندی را مطالبه نمود. این طبقه در زمان نخست‌وزیری مصدق به اوج قدرت رسید. در این دوران، اقتصاد نفتی کنار گذاشته شد؛ حتی ملی کردن نفت نیز حرکتی صرفاً سیاسی و نه اقتصادی بود (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۲۵).

در این سال‌ها، به دلیل ضعف دولت مرکزی، هرج و مرج شدید سیاسی و آثار و تبعات ناشی از جنگ جهانی دوم، کشور از فضای باز سیاسی برخوردار بود و احزاب و نیروهای اجتماعی گوناگون در صحنه سیاسی جامعه حضور فعال داشتند. علاوه بر این، جریان عظیم نهضت ملی شدن صنعت نفت نیز در راستای تقویت استقلال کشور به راه افتاده بود و همین قضیه، اهمیت جهانی نفت را برای ملت ایران و قدرت‌های بزرگ جهان بیش از پیش روشن ساخته بود. در اواخر این دوره، دولت ناچار به اتخاذ سیاست «اقتصاد بدون نفت» شد (امجد، ۱۳۸۰: ۱۰۶). بنابراین، ضمن این‌که دولت در این برهه برای تأمین درآمدهای خود به عایدات نفت چشم

دوخته بود و سهم درآمد نفت نیز از کل درآمدهای دولت (به جز سال‌های تحریم نفت) نسبتاً قابل ملاحظه بود، لیکن به علت وقوع نهضت ملی و بحران مالی که این نهضت برای دولت به بار آورد، در این نکته که اقتصاد و دولت ایران در فاصله سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ رانتی نبوده، جای هیچ تردیدی نیست (رزاقی، ۱۳۶۸: ۴۸۵). در نتیجه، در این برهه به دلیل ضعف حکومت مرکزی و بحران مالی دولت، طبق نظر لوسیانی، گرایش به سمت نوعی پلورالیسم در ساخت قدرت و آزادسازی فضای سیاسی و اجتماعی صورت گرفت. بنابراین، تمایل اساسی سیاست و حکومت در جهت تکوین ساخت دولت مطلقه در این دوره دچار گسست گردید و منابع قدرت تا اندازه زیادی پراکنده شدند و میزانی از مشارکت و رقابت سیاسی - به ویژه در میان نخبگان شهری - به منصف ظهور رسید (بشیری، ۱۳۸۰: ۷۷).

اما وقوع کودتای ۲۸ مرداد به معارضه‌ای که حرکت دموکراتیک با دولت در جهت کسب قدرت پدید آورده بود، خاتمه داد و کشور بار دیگر به چرخه‌ای از توسعه وابسته و فشرده‌گی نیروهای اجتماعی توسط دولت سرکوبگر گرفتار شد (کمالی، ۱۳۸۱: ۱۸۳ و فوران، ۱۳۷۸: ۴۴۶). طبقه متوسط دوباره سرکوب شد و این بار محمدرضا شاه بود که نمایندگی طبقه بالا و دولتی‌ها را به عهده گرفت و شعار نوگرایی و رشد اقتصادی را سر داد و به خواست‌های سیاسی طبقه متوسط بی‌اعتنا ماند. او انقلاب سفید (اقتصادی) را به راه انداخت و از طریق آن به طبقه زحمت‌کش، سهم شدن در سود کارخانه‌ها و اصلاحات ارضی را هدیه داد. ولی نه طبقه متوسط دست از خواست‌های سیاسی خود برداشت و نه طبقه زحمت‌کش به عدالت اجتماعی دست یافت (امیراحمدی، ۱۳۸۱: ۳۱). در این دوره، شاه شدیداً به ارتش و درآمدهای نفتی متکی شد و حتی در رابطه وابستگی بیشتری با ایالات متحده قرار گرفت. در این مرحله تازه، دولت با وظیفه توزیع و تخصیص مازاد اقتصادی به صورت عواید نفتی روبه‌رو بود. این عواید به نحو بنیادی، مناسبات اقتصادی و سیاسی دولت را دگرگون کرد و موجب تغییرات نهادی سریعی شد. بخش نفت عملاً از بقیه اقتصاد سیاسی مستقل گردید و این استقلال، نه تنها استقلال فنی بود، بلکه مهم‌تر از آن، بازده نفت وابستگی بسیار ناچیزی به ابزارهای داخلی تولید داشت و به ویژه، سهم بخش نفت از کل نیروی کار کشور بسیار ناچیز بود. بر این اساس، عایدات نفت به عنوان درآمد به نیروی کار و سرمایه داخلی تعلق نمی‌گرفت، بلکه نوعی عایدی دولتی محسوب می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۳۲-۱۳۳). درآمدهای نفتی را دولت دریافت و خرج می‌کرد. همین امر، استقلال فنی - اقتصادی بخش نفت را به استقلال اجتماعی - اقتصادی دولت تبدیل کرد. در واقع، جایگاه تاریخی دولت، واژگونه شده بود؛ این، بخش‌های اقتصادی داخلی از جمله بخش خصوصی بود که از لحاظ دریافتی‌های مستقیم و غیرمستقیم رفاهی از طریق هزینه

شدن درآمدهای نفتی توسط دولت، وابسته به دولت بود. از راه همین سازوکار، دولت به تنها سرچشمه قدرت اقتصادی و به تبع آن، قدرت اجتماعی و سیاسی بلامنزاع مبدل شد؛ قدرتی که به‌علاوه، از تلاش‌های تولیدی جامعه نیز مستقل گردید (همان).

فی‌الواقع نفت، متغیر تعیین‌کننده کل بافت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران عصر پهلوی دوم بود و براساس شاخص‌های حازم بیلاوی، به‌طور قطعی می‌توان گفت دولت محمدرضا پهلوی واجد ویژگی‌های عمومی یک دولت تحصیلدار تمام‌عیار بود. بالطبع فرایند توسعه نفت‌محور، دارای عواقب وخیمی بوده که در نهایت از ایجاد یک توسعه چند پایه‌ای و متنوع در ایران جلوگیری کرد و با تشدید تمرکز منابع قدرت در دست دولت سرکوبگر، مانع از پاگیری توسعه سیاسی و استقرار آن در ایران گردید.

با پیروزی انقلاب اسلامی، نظام استبدادی فرو ریخت و عصر جدیدی با رویکرد متفاوت آغاز شد و سومین فرصت تاریخی گذار از نظام اقتدارگرایی به نظام دموکراتیک از راه رسید. در نتیجه، دوباره طبقه متوسط جان گرفت و انقلابی با خواست‌های سیاسی به وجود آورد (Haliday, 1999: 124-5). این انقلاب، تغییراتی در بخش اقتصاد ایجاد کرد (سمیعی، ۱۳۸۶: ۴۷۷). لیکن به نظر می‌رسد بارزترین ویژگی ایران قبل و بعد از انقلاب، رشد مداوم و بیش از حد دولت باشد. همچنان که الکسی دو توکویل نیز یکی از نتایج عمده انقلاب‌ها را افزایش قدرت دولتی، قطع نظر از اندیشه و خواست انقلابیون می‌داند (توکویل، ۱۳۸۳).

در هر صورت، باید اذعان نمود در سه سال اول انقلاب (۱۳۵۷ - ۱۳۶۰)، انصافاً شرایط دموکراتیک بر فضای سیاسی - اجتماعی کشور حاکم گشت و انقلاب، تلاشی گسترده در راستای ایجاد توازن میان جامعه مدنی و دولت را به ثمر رساند و عصر جدیدی از توسعه سیاسی را به ارمغان آورد. با این حال، در این سه سال، نقش ایران در ساختار اقتصاد جهانی تغییر چندانی نکرد و این کشور همچنان به‌عنوان عرضه‌کننده نفت و وابسته به درآمدهای نفتی باقی ماند، ولی خصلت رانتیر پیدا نکرد. در نتیجه، شرایط مساعدی برای تجدید قوای جامعه مدنی فراهم شد و دوره نوینی برای فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی نیروها آغاز گردید (عسگریان، ۱۳۸۲: ۲۰۱ - ۲۰۰ و رزاقی، ۱۳۶۸: ۱۴۴).

پس از عزل نخستین رئیس‌جمهور و اوضاع و شرایطی که به دنبال آن پیش آمد، دوره جدیدی در حیات سیاسی جمهوری اسلامی شروع شد. طبقه متوسط سنتی و بورژوازی تجاری به همراه روحانیون، قدرت سیاسی جمهوری اسلامی را به تصرف خود درآوردند و دولت برخاسته از این طبقات، کم‌کم درآمد انحصاری منابع زیرزمینی را در اختیار گرفت و به بزرگ‌ترین نهاد سرمایه‌دار و اشتغال‌زا تبدیل شد (رزاقی، ۱۳۶۹: ۱۴۴ - ۱۴۶ و امیراحمدی،

۱۳۷۴: ۷۶-۸۷). تا این‌که بحث بازسازی اقتصادی کشور، گرایش دولت در سال‌های بعد از ۱۳۶۸ را تحت تأثیر خود قرار داد و صورت‌بندی جدیدی که متفاوت از سال‌های جنگ بود، تکوین یافت و به‌طور کلی سیاست و حکومت در این دوره (۱۳۶۸-۱۳۷۶) به ایجاد نوعی الیگارش‌ی تمایل یافت، از آن پس، تلاش دولت، معطوف به بسیج منافع طبقات بالا شد؛ طوری‌که ذیل برنامه تعدیل ساختاری، دولت اقدام به آزادسازی قیمت‌ها و خصوصی‌سازی واحدهای تولیدی و صنعتی و کاهش یارانه‌های پرداختی کرد و با گرایش به لیبرالیسم اقتصادی، در واقع ناقوس مرگ اقتصاد سیاسی رادیکال‌ها را به صدا درآورد (نیلی و دیگران، ۱۳۸۲: ۱۹۶-۲۰۰ و بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۰۱-۱۰۳). دولت در این سال‌ها با توجه به نامکفی بودن عواید نفتی و در راستای تأمین انباشت لازم جهت بازسازی اقتصاد کشور، به سایر منابع، همچون مالیات‌ها و جلب سرمایه داخلی و خارجی متوسل شد که حاصل آن افزایش سرسام‌آور بدهی‌های خارجی بود. در این دوره نیز نظام جمهوری اسلامی را می‌توان به‌نحوی ادامه همان وضعیت قبلی در زمینه مسائل اقتصادی و وابستگی به نفت دانست؛ یعنی دولت وقت، تمام ویژگی‌های دولت تحصیلدار را دارا بود و با فروش سخاوتمندانه منابع خدادادی زیرزمینی به حیات خود ادامه می‌داد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۴۴-۴۵ و اسکاچپول، ۱۳۸۲). معذالک، علی‌رغم فروش نفت و عواید حاصل از آن، دولت در سال‌های ۱۳۶۸-۱۳۷۶، به تدریج با بحران مالی سنگین مواجه گردید و این بحران، دولت را ناگزیر به اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و پذیرش مشارکت بخش خصوصی و تبعات سیاسی-اجتماعی آن نمود که از جمله تبعات سیاسی مهم این برنامه، وقوع رویداد دوم خرداد ۱۳۷۶ بود. در این برهه، مشارکت بخش خصوصی هرچند در کوتاه‌مدت، صرفاً جنبه اقتصادی داشت، اما در درازمدت، جنبه سیاسی پیدا کرد و بخش خصوصی از دولت خواهان امتیازات سیاسی گردید. این‌جا بود که کم‌کم ایده جامعه مدنی و توسعه سیاسی در جامعه مطرح و برای خود جا باز کرد و به شعار اصلی دولت برآمده از انتخابات دوم خرداد تبدیل شد.

پس از انتخابات دوم خرداد، در کنار اقشار سنتی، نیروهای اجتماعی تازه نیز پا به عرصه سیاست گذاشتند. طبقه متوسط جدید که با قدرت گرفتن نیروهای اجتماعی سنتی طی سال‌های پس از انقلاب دچار ضعف شده بود، از این تاریخ به بعد در دو کانون سیاسی کشور (قوه مقننه و قوه مجریه) جایگاه و نقش مناسبی به دست آورد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۱۱۳-۱۱۲).

دولت اصلاحات با توجه به ضرورت اصلاح ساختارهای اقتصادی برای پیشبرد اهداف توسعه سیاسی، این نوع اصلاحات را نیز در دستور کار خود قرار داد؛ مع الوصف، این نوع تلاش‌ها و سیاست‌ها، وابستگی دولت به درآمدهای نفتی را کاهش نداد؛ چراکه به رغم افزایش

درآمدهای مالیاتی و صادراتی، بازهم منبع اصلی عایدات دولت در این سال‌ها، درآمد نفت بود (مرکز آمار ایران، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۳). با این حال، براساس آمار و ارقام موجود (همان)، دولت این دوره (۱۳۷۶-۱۳۸۲)، حداکثر، دولت شبه رانتیر ارزیابی می‌شود. به همین دلیل، در چارچوب ساخت چنین دولتی، در این برهه، ضرورت تقویت جامعه مدنی و توسعه سیاسی مطرح و به مورد اجرا گذاشته شد.

با این تفصیل، به روشنی می‌توان این استنتاج را داشت که براساس شواهد و قراین موجود، در هر دوره‌ای که دولت تحصیلدار تمام‌عیار بر سر کار بوده، توسعه سیاسی مجال بروز و ظهور نیافته و به محض این‌که قدری از ظرفیت تحصیلداری دولت کاسته شده و یا بحران مالی گریبانگیر دولت گردیده، فرصت مغتنمی برایش برآید و بالندگی جامعه مدنی و توسعه سیاسی در کشور فراهم شده است. به این ترتیب، فرضیه دوم تحقیق حاضر نیز مراتب صحت و دقت خود را با این بحث‌ها و استدلال‌ات، احراز می‌نماید.

نتیجه‌گیری

از مجموع بحث و تحلیلی که تاکنون داشتیم، اجمالاً این نتیجه حاصل می‌شود که توسعه سیاسی در ایران معاصر، روندی هموار و رو به رشد نداشته، بلکه با فراز و فرود و رفت و برگشت همراه بوده است؛ طوری که در این مسیر زیگزاگی، مشخصاً سه دوره انقباضی (۱۳۰۴-۱۳۲۰، ۱۳۳۲-۱۳۵۷ و ۱۳۶۰-۱۳۷۶) و سه دوره انبساطی (۱۳۲۰-۱۳۳۲، ۱۳۵۷-۱۳۶۰ و ۱۳۷۶-۱۳۸۲) را متناوباً پشت سر گذاشته است. بدیهی است قبض و بسط توسعه سیاسی، به سبب وجود موانع و چالش‌هایی بوده که در این مدت نسبتاً طولانی، در برابر پوییش و بالندگی آن مقاومت کرده‌اند. از اهم این موانع، از جمله ضعف جامعه مدنی و حاکمیت دولت رانتیر، قابل ذکر است. قراین و شواهد تاریخی حاکی از این حقیقت است که هرگاه در دوره‌ای، دولت، خصلت تحصیلدار پیدا کرده و مستقل و بی‌نیاز از مالیات مردم گشته و از تمرکز قدرت برخوردار شده، همواره عرصه را برای فعالیت سازمان‌های جامعه مدنی تنگ‌تر کرده و نتیجتاً مانع پاگیری و استقرار توسعه سیاسی شده است و عکس این قضیه نیز فرصت تاریخی مناسب برای رشد و بالندگی جامعه مدنی و به تبع آن، توسعه سیاسی کشور به ارمغان آورده است.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۹)، *ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
- آوری، پیترو (۱۳۷۱)، *تاریخ معاصر ایران: از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا اصلاحات ارضی* (جلد سوم)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشاراتی عطایی.
- ابورشاد (۱۳۷۱)، «نگاهی به کتاب مصدق و نبرد قدرت»، *تاریخ و فرهنگ معاصر* (فصلنامه مرکز بررسی‌های اسلامی)، شماره‌های ۳ و ۴، بهار و تابستان.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۳)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)*، تهران: انتشارات سمت.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: نشر قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران: قومس.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۲)، «دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران»، ترجمه محمدتقی دلفروز، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، سال ششم، شماره اول، بهار.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره فاجاریه*، تهران: انتشارات زمینه.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۱)، *درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی*، تهران: فرهنگ گفتمان: ریاست جمهوری، مرکز بررسی‌های استراتژیک.
- امجد، محمد (۱۳۸۰)، *ایران؛ از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری*، ترجمه حسین مفتخری، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، انتشارات باز.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۱)، *جامعه سیاسی، جامعه مدنی و توسعه ملی*، تهران: نقش و نگار.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۴)، «ارزیابی عملکرد برنامه اول و دوم توسعه در ایران»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۹۴-۹۳.
- ایوانف، م.س. (۱۳۵۶)، *تاریخ نوین ایران*، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، تهران: انتشارات طوفان.
- بدیع، برتران (۱۳۷۹)، *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر قومس.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران: گفتارهایی در جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی ایران: دوره جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مؤسسه نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- پای، لوسین (۱۳۷۰)، *فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی*، ترجمه مجید محمدی، نامه فرهنگ، شماره ۵ و ۶.
- پای، لوسین و دیگران (۱۳۸۰)، *بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی*، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پرزورسکی، آدام (۱۳۸۶)، «مسائلی چند در گذار به دموکراسی» در: هانتینگتون، ساموئل و دیگران، *گذار به*

- دموکراسی (ملاحظات نظری و مفهومی)**، ترجمه محمدعلی کدیور، تهران: گام نو.
- توکویل، الکسی دو (۱۳۸۳)، **تحلیل دموکراسی در آمریکا**، ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- چاندوک، نیرا (۱۳۷۷)، **جامعه مدنی و دولت: کاوش‌هایی در نظریه سیاسی**، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران: نشر مرکز.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۸)، **دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خواججه‌سروی، غلامرضا (۱۳۸۲)، **رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دارابی، علی (۱۳۷۹)، **سیاستمداران اهل فیضیه: بررسی، نقد، پیشینه و عملکرد جامعه روحانیت مبارز تهران**، تهران: نشر سیاست.
- دال، رابرت (۱۳۷۹)، **درباره دموکراسی**، ترجمه حسن فشارکی، تهران: انتشارات شیرازه.
- دیگار، ژان پیر و دیگران (۱۳۷۷)، **ایران در قرن بیستم: بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یک صد سال اخیر**، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، تهران: نشر البرز.
- راش، مایکل (۱۳۷۷)، **جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی**، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۶۸)، **اقتصاد ایران**، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۶۹)، **الگوی برای توسعه اقتصادی ایران**، تهران: نشر توسعه.
- رجب‌زاده، احمد (۱۳۷۸)، **جامعه‌شناسی توسعه: بررسی تطبیقی-تاریخی ایران و ژاپن**، تهران: انتشارات سلمان.
- رضایی، محمد (۱۳۸۱)، «قلمرو امر اجتماعی و تأثیر آن بر رابطه دولت و مردم»، در: **دولت، مردم و همگرایی** (مجموعه مقالات)، جلد ۱، به اهتمام محسن فردرو و اصغر رضوانی، تهران: نشر آن.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۰)، «ساختار قدرت بعد از رضاشاه: با تأکید بر مجلس چهاردهم و امتیازات نفت شمال»، در: **تحولات سیاسی-اجتماعی ایران (۵۷-۱۳۲۰)**، به اهتمام مجتبی مقصدی، تهران: انتشارات روزنه.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۱)، «اصول ثابت توسعه سیاسی»، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، سال ششم، شماره ۶ و ۷.
- سعیدی، محمدرضا (۱۳۸۲)، **درآمدی بر مشارکت مردمی و سازمان‌های غیردولتی**، تهران: انتشارات سمت، (الف).
- سفری، محمدعلی (۱۳۷۱)، **قلم و سیاست از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲**، تهران: انتشارات نامک.
- سلطان‌لو، عباس (۱۳۸۰)، «پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تحولات بعدی آن»، در: **تحولات سیاسی-اجتماعی ایران (۵۷-۱۳۲۰)**، به اهتمام مجتبی مقصدی، تهران: انتشارات روزنه.
- سمیعی، علیرضا (۱۳۸۶)، «دولت مطلقه مدرن و نوسازی اقتصادی-اداری در ایران (۷۶-۱۳۰۴)»، در **دولت مدرن در ایران**، به اهتمام رسول افضلی و دیگران، قم: انتشارات مفید.
- سوداگر، م (۱۳۵۷)، **پیدایش سرمایه‌داری در ایران (مرحله انتقالی ۱۳۴۰-۱۳۰۴)**، تهران: پازند.

- شهبازی، محبوب (۱۳۸۰)، *تقدیر مردم سالاری ایرانی: نقش انتخابات در روند دموکراسی ایران*، تهران: انتشارات روزنه.
- شهرام‌نیا، سیدامیرمسعود (۱۳۸۶)، *جهانی شدن و دموکراسی در ایران*، نشر نگاه معاصر.
- طیرانی، بهروز (۱۳۷۶)، *اسناد احزاب سیاسی ایران (۱۳۳۰-۱۳۲۰)*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- عسگریان، حسین (۱۳۸۲)، *دولت رانتیر و جامعه مدنی در ایران (۱۳۴۲-۷۶)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲)، *بحران دموکراسی در ایران (۱۳۳۲-۱۳۲۰)*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران: نشر البرز.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰)، *طبقات اجتماعی و رژیم شاه*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- فرقانی، محمدمهدی (۱۳۸۲)، *راه دراز گذار: بررسی تحول گفتمان توسعه سیاسی در ایران (۱۳۷۷-۱۳۸۵)*، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.
- فروران، جان (۱۳۷۸)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران: از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، چاپ دوم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فرقانی، محمدمهدی (۱۳۸۲)، *راه دراز گذار: بررسی تحول گفتمان توسعه سیاسی در ایران (۱۳۷۷-۱۳۸۵)*، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.
- فروند، ژولین (۱۳۶۲)، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر نیکان.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۷۷)، *نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران: نفت و توسعه اقتصادی*، ترجمه علیرضا طبیب، تهران: نشر مرکز.
- کدیور، محمدعلی (۱۳۸۶)، «دبیاچه‌ای بر تطورات نظریه‌های گذار به دموکراسی»، در: هانتینگتون، ساموئل و دیگران، *گذار به دموکراسی (ملاحظات نظری و مفهومی)*، ترجمه محمدعلی کدیور، تهران: گام نو.
- کدی، نیکی آر. (۱۳۶۹)، *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم.
- کریمی‌مله، علی (۱۳۸۰)، «احزاب ملی»، در: *تحولات سیاسی-اجتماعی ایران (۵۷-۱۳۲۰)*، به اهتمام مجتبی مقصدی، تهران: انتشارات روزنه.
- کمالی، مسعود (۱۳۸۱)، *جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر*، ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز).
- کوزر، لوئیس (۱۳۶۸)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- گلشائیان، عباسقلی (۱۳۷۷)، *گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من*، تهران: انیشتین.
- لوجیانی، جیاکومو (۱۳۸۰)، «رانت نفتی، بحران مالی دولت و دموکراسی در خاورمیانه»، در: *دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات روزنامه سلام.
- مایلی، محمدرضا (۱۳۷۹)، *نظام سیاسی و توسعه: بررسی موردی نقش نظام سیاسی در روند توسعه ایران (۱۳۴۲-۵۷)*، تهران: نشر ارائه.
- متین‌دفتری، احمد (۱۳۷۰)، *خاطرات یک نخست‌وزیر*، به کوشش باقر عاقلی، تهران: انتشارات علمی.

- مدیرشانه‌چی، محسن (۱۳۷۵)، *احزاب سیاسی ایران: با مطالعه موردی نیروی سوم و جامعه سوسیالیست‌ها*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- مرشدی‌زاد، علی (۱۳۸۰)، «احزاب چپ»، در: *تحولات سیاسی-اجتماعی ایران (۵۷-۱۳۲۰)*، به اهتمام مجتبی مقصودی، تهران: انتشارات روزنه.
- مرکز آمار ایران (۱۳۸۰)، *سالنامه آماری کشور (۱۳۷۹)*، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- مرکز آمار ایران (۱۳۸۳)، *سالنامه آماری کشور (۱۳۸۲)*، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- مرکز آمار ایران (۱۳۸۵)، *نتایج آمارگیری از سازمان‌های غیردولتی (NGOs): ۱۳۸۳*، تهران: مرکز آمار ایران.
- ملایی‌توانی، علیرضا (۱۳۸۱)، *مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ملیکف، اس. (۱۳۵۸)، *استقرار دیکتاتوری رضاخان*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی.
- مور، برینگتون (۱۳۶۹)، *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۷۸)، «رویکردهای نظری دولت بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و پیشنهاد گزینش چارچوب نظری نهادگرا به‌عنوان راهنمای عملی دولت»، در: *تحول اداری*، تهران: انتشارات مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- میلانی، محسن (۱۳۸۱)، *شکل‌گیری انقلاب اسلامی: از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.
- نش، کیت (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- نمازی، باقر (۱۳۸۱)، *بررسی وضعیت تشکل‌های مردمی داوطلب در جمهوری اسلامی*، ترجمه شهلا اختری، تهران: انتشارات سازمان شهرداری‌های کشور.
- نیلی، مسعود و همکاران (۱۳۸۲)، *استراتژی توسعه صنعتی کشور*، تهران: دانشگاه صنعتی شریف.
- واینر، مایرون و هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۹)، *درک توسعه سیاسی*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هاشمی، سیدمحمد (۱۳۷۵)، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، جلد دوم، قم: انتشارات مجتمع آموزش عالی قم.
- هانتینگتون، ساموئل و دیگران (۱۳۸۶)، *گذار به دموکراسی (ملاحظات نظری و مفهومی)*، ترجمه محمدعلی کدیور، تهران: گام نو.

- Abrahamian, E. (1992). "Structural Causes of the Iranian Revolutionary" (Middle East Research and Information Project Reports) Vol. 81.
- Almond, Gabriel, (1973). *Political Development: Essay in Heuristic Theory*, New York.
- Almond, G. and Verba, S. (1965). *The Civic Culture: political Attitudes and Democracy in five Nations*, Boston, Little Brown.
- Arjomand, Said, *Revolution in World History*, Vol. 1: Ancient and Medieval Revolutions, (1995). paper presented in Uppsala, SCASSS.

- Ashraf, Ahmad, (1970). "*Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran*", in: *Studies in the Economic History of the Middle East*, Edited by M.A.Cook, 308-332.
- Beblawi, H.& G. Luciani(eds.), (1987). *The Rentier State*, London: Croom Helm.
- Bill James & Hardgrave Robert, (1981). *Comarative politics: The Quest for Theory*, Boston, University press of America.
- Bobbio, Norberto, (1989). *Democracy & Dictatorship*, London, polity press.
- Cohen, Jean L. and Andrew Arato, (1992). *Civil Society and Political Theory*, Cambridge, MIT Press.
- Dowse, R.E., & Hughes.J.A. (1975). *Political Sociology*, London, John Wiley.
- Falk, Richard, (2000). "*Global Civil Society and the Democratic Prospec*", Borgholden (ed), *Global Democracy*, London, Routledge.
- Ghaffari, Masaud, (2000). *Political Economy of Oil in Iran*, (London, Book Extra).
- Gill , Graeme, (2000). *The Dynamic of Democratization Elites, Civil Society and Transition Process*, Memillan.
- Halliday, F. (1999). *Revoution and World Politics*, (London, Mcmilan).
- Huntington, Samuel, (1984). "*Will More Countries Become Democratic?*", *Political Science Quarterly*, 99, Summer.
- Jaguaribe Helio, (1973). *Political Development: a general Theory Latin America Case Study*, New york, Harper & Row publishers.
- Johari, J.C. (1993). *Comparative Politics*, 3 Th Edition, New Delhi, Sterling publishers.
- Moulder, Frences V. (1977). *Japan, China and the Modern World Economy, Toward a Reinterpretation of East Asia Development ca. 1600 to ca. 1918*, London, Cambridge University press.
- Pye, L.W. and Verba, S.(eds), (1965). *Political Culture and Political Development*, princeton, nj: princeton University press.
- Schlte, Jan Aort, (2000). *Globalization, a Critical Introduction*, USA, Palgrave.
- Skocpol, T. (1994). *Social revolutions in the Modern World*, Cambridge, Cambridge University press.
- Vanhanen, T. (1997). *Prospects of Democracy*, Routledge.

محمد عبداللهی، عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی است (نویسنده مسئول).

Abdollahi120@gmail.com

فیروززاد، عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور تبریز است.